

در خدمت به

لابروپی طویلۀ، اوژیاس،

نقدی بریاوه‌های (پویا)

www.KetabFarsi.com

"بدین ترتیب نسل جوان میهن ما با وظیفه سنگین
لایروبی طویله اوژیاس گذشته و بی ریزی بنای آینده
مبارزات خلق ما ، با دست خالی و با قلبی سرشار
از امید و ایمان پای بمیدان عشق نهاد ."

مقدمه "حماسه مقاومت" از سازمان
چریکهای فدائی خلق ایران

در خدمت به لایروبی طویله "اوژیاس"

نقدهی بر یادوهای "پویا"

در خدمت بسیه
 لایروسی طویلله " اوزیاس "

شماره صفحه

فهرست مطالب

	مقدمه
۱	
۱۱	فصل اول - رابطه تئوری و عمل
۱۱	بخش یک - در ضرورت وحدت تئوری و عمل
۱۸	بخش دو - پیروسه تکوین تئوری انقلابی
۳۱	بخش سه - معیار صحت تئوری انقلابی
۴۲	فصل دوم - تئوری و عمل مبارزه مسلحانه
	بخش یک - محمد رضا شاه سک زنجیری
۴۲	امپریالیسم امریکائی
۴۳	۱- " انقلاب سفید "
۴۶	۲- شاه خائن ، ژاندارم منطبقه
۴۸	۳- خلق و ضد خلق
۵۱	۴- ترور و خفقان و اختناق فاشیسم پهلوی
۵۴	بخش دو - درسی از گذشته ها
۵۹	بخش سه - مبارزه مسلحانه
	بخش چهار - رستاخیز سیاهک و دستاوردهای
۶۷	مبارزه مسلحانه
۸۰	فصل سوم - تاریخچه پویا و " دستهای آن "
۸۱	بخش یک - سابقه گروه فلسطین و تحریقات پویا
۸۸	بخش دو - ظهور و رویش
۹۲	بخش سه - لبو رفتن و رویش
۹۷	فصل چهارم - جهان بینی پویا ایده ایستیستی است
۱۰۱	بخش یک - عامل حرکت تاریخی
۱۰۸	بخش دو - تعلیم توده ها و اسکولاستیک پویا
۱۱۲	بخش سه - مفتح الفضا
۱۱۶	بخش چهار - مارکسیسم لنینیسم یا پویائیسم
۱۱۸	بخش پنج - برخورد ایده ایستیستی به طبقه کارگر
۱۲۳	بخش شش - تقلب و رویش یا رویش تقلب
۱۲۹	بخش هفت - کینه توزی نسبت به مبارزه مسلحانه

۱۳۲	فصل پنجم - محتوای برنامه پویا اکونومیستی است
۱۳۴	بخش یک - د روغگوئوئی پویا
۱۳۶	بخش دو - تحریف و اختلاط اکونومیستی در نقل قول
۱۳۶	۱- آیا اعتصاب یکنه مدرسه جنگ است؟
۱۳۸	۲- آیا اعتصاب فقط مبارزه اقتصادی است؟
	۳- آیا مبارزات اقتصادی لزوماً مسالمت آمیز هستند؟
۱۳۹	۴- آیا طبقه کارگر فقط از درون پروسه مبارزه اقتصادی به ماهیت دشمن پی میرد؟
۱۴۲	۵- دزد ناشی و دزدی ناشیانه
۱۴۴	۶- شعارهای سیاسی
۱۴۵	بخش سه - تخطئه مبارزات انقلابیون
۱۴۷	بخش چهار - ذهنی گسری
۱۵۳	بخش پنج - شیوه‌های شیار
۱۵۵	بخش شش - جنبش توده و وظایف انقلابیون
۱۵۸	۱- جد کردن عناصر فعال از جنبش توده
۱۵۸	۲- ترهات پویا و ماتریالیسم عشقی
۱۶۰	۳- اکونومیسم و محتوای مبارزه طبقه کارگر
۱۶۲	بخش هفت - تبلیغ و ترویج و نقش تئوری
۱۶۵	۱- اعلامیه توضیحی و "توضیح" در روش پویا
۱۶۷	۲- نقشه "انقلاب" در روش بر ملا میشود
۱۷۰	۳- بصب والتسهابات پویا
۱۷۱	
	فصل ششم - دید پویا از حزب، عضویتی و از مبارزه رفرمیستی
۱۷۴	است
۱۷۷	بخش یک - پنهانکاری و داستان خرگوش
	بخش دو - سازمان مورد نیاز پویا اتحادیه کارگری
۱۸۳	است
۱۹۰	بخش سه - مسئله وحدت
۱۹۵	بخش چهار - پویا و مسرغ آتشخوار
۲۰۱	بخش پنج - پویا، درویش نابکار

- فصل هفتم - نظرات پویا در خدمت کیست؟ ۲۰۶
- بخش یک - چه کسی به ارزات مردم را نفی میکند؟ ۲۰۷
- بخش دو - تحریفات دیگر پویا ۲۱۲
- بخش سه - چه کسی در تحلیلهایش به اشتباه می‌رود؟ ۲۱۵
- ۱- نظامگیری شاه و پیمان سنستو
۲۱۵
- ۲- ادیب اقتصاد دان ۲۱۹
- بخش چهار- چه کسی به دیکتاتوری پر بها می‌دهد؟ ۲۲۲
- بخش پنج - تشبیهات و استعاره ۲۲۶
- بخش شش - "سیاسی کردن شعارهای اقتصاد ی" ۲۲۸

۲۳۱

کلام آخر

مقدمه

بیش از شش سال از شروع مبارزه مسلحانه نوین خلق ایران میگذرد. شش سال خون و آتش، شش سال مبارزه انقلابی. در طی این مدت سازمانهای انقلابی مسلح، پیشتازان خلق ما، تئوری مبارزه مسلحانه را از تجربیات سالها مبارزه و شکست جمع بندی نموده و در میدان تجربه انقلابی بدان جلا بخشیده اند. در این شش سال، مبارزین انقلابی ما توانسته اند که رهگشای مبارزات خلق ما بوده و عملاً ثابت کنند که قادرند انقلاب ما را بسرانجام پیروزی رهنمون شوند. در این پروسه سازمانهای انقلابی مسلح میبایست جوابگوی دوازد و گاه کاملاً متضاد میبودند.

از یک طرف، مبارزه مسلحانه خلق ما مورد حملات اردوگاه ارتجاع قرار گرفت. رژیم ددمنش پهلوی که تیغ تیز مبارزه انقلابی را بر پیکر خود احساس میکرد، نه تنها بمبارزه وسیعی برای نابودی فیزیکی انقلاب بیرون برداخت بلکه در عین حال مبارزه تبلیغاتی وسیعی را علیه جنبش نوین مسلحانه خلق سازمان داد. حمله ایدئولوژیک و تئوریک بمبارزه مسلحانه برای تحریف و تخطئه در اهداف و ماهیت انقلابی آن، جزئی از این برنامه های رژیم خائن پهلوی بودند. در این راه، رژیم وابسته بامپریالیسم ایران، از هیچ سلاخی و هیچ دروغی و شیادی ای ابا نکرده و نخواهد کرد و بجز این هم از ارتجاع نمیتوان انتظار داشت.

از طرف دیگر جنبش نوین انقلابی خلق ما امواج سئوالات و انتقادات صادقانه و گهگاه حملات فرصت طلبانه نیروهای قرار گرفت که خود کم بمبارزه علیه رژیم ارتجاعی ایران بسته بودند و یا لاف اینچنین ادعا میکردند.

تئوری مبارزه مسلحانه در نوشته های رفقای انقلابی میدرخشید. "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" نوشته رفیق کبیر امیر پرویز پویان، "تحلیلی از شرایط جامعه ایران، مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" نوشته رفیق کبیر سعید احمدزاده و "آنچه یک انقلابی باید بداند" نوشته رفیق کبیر صفائی فراهانی، همگی جلوه هایی از کوشش نیروهای انقلابی برای انطباق خلاق اصول عام مارکسیسم - لنینیسم با شرایط مشخص جامعه ایران بودند. لکن فهم و قبول این تئوری از طرف همگی عناصر صادق انقلابی، محتاج زمان بود. میباید تئوری مبارزه مسلحانه در میدان عمل صیقل یافته و بمحک تجربه گذاشته میشد. انقلابیون صادق نیز در طی همین پروسه به حقانیت مبارزه مسلحانه پی برده و خود عملاً قدم در راه پیش برد اهداف آن میگذارند.

هر کس که بمیدان مبارزه انقلابی نزدیکتر بود فرصت بهتر و بیشتری داشت که سریعتر و سهلتر بحقانیت مبارزه مسلحانه پی برده و بدان بگردد. این شرایط عمدتاً شامل گروهها و هسته های میشد که در درون جامعه ما مشغول مبارزه بودند. ما در آثار انقلابیون مسلح نمونه هایی از گروههایی را می بینیم که هر چند در ابتدا بدین مبارزه اعتقاد نداشتند ولی تدریجاً بدان روی آوردند و صادقانه به ادای وظائف

انقلابی خویش پرودا هستند . با تثبیت مبارزه مسلحانه در سطح افشار و عناصر آگاه جامعه ، این پروسه اکنون عمدتاً در درون کشور به پایان رسیده است .

مقاومت در مقابل جنبش مسلحانه ، و مخالفت با آن ، در خارج از کشور و دور از میدان عمل انقلابی ، نه تنها پرودا ضعیفتر و پیرسرو صدا تر بود بلکه در عین حال از سخت جانی بیشتری نیز برخوردار بود . این بار مقاومتها و مخالفتها نه بخاطر آن بود که کسانی صادقانه در پی راهکنشائی بوده و بنا بر این ، محتاج یک دوره کوتاه تفکر و تفحص بودند بلکه عمدتاً ریشه این حرکات را میباید در اپورتونیسیم غالب بر سازمانهای سنتی خارج از کشور دید .

تا زمانیکه مبارزه نوین انقلابی در درون کشور سازمان نیافته بود و علناً ابراز وجود نمیکرد ، سازمانهای سنتی خارج از کشور با پیش کشیدن این بهانه که شرایط برای مبارزه انقلابی آماده نیست ، بیعملی و بیکفایتی خود را توجیه میکردند . علیرغم بیعملی و بیثمری ، همین سازمانهای سنتی برای - ورنه بسیار طولانی مدتی رهبری انقلاب ایران نیز بودند . لکن شروع مبارزه مسلحانه و رشد سریع آن ، دکان ایسن اپورتونیسیتها را نخته سکر . وجود مبارزه مسلحانه بخودی خود عاملی بود که به نفعی این سازمانها ، بنفعی ضرورت وجود آنها میانجامید . با وجود مبارزه مسلحانه انقلابی در درون کشور بلافاصله این سؤال در ذهن عناصر صادق این سازمانها شکل میگرفت که اگر عده های در داخل ایران ، به این مبارزه انقلابی پرودا هستند ، پس دیگر این سازمانهای بیعمل خارج از کشور چه کاره اند ؟ دیگر این سازمانهای سنتی بر چه مبنائی بخود اجازه میدهند که مدعی رهبری انقلاب ایران باشند ؟

بدین ترتیب بار شد مبارزه مسلحانه زنگ مرگ اپورتونیسیم صدا در آمد و درون کیشوتهای خارج از کشور که سالها بجنک آسیاب بادی رفته بودند ، اکنون میباید واقعاً بیک مبارزه دست میزدند ، اما مبارزه ایگه برای حفظ بقا ، اپورتونیسیت آنها بوده و نه چیز دیگر . آنها دوراه بیشتر در پیشند اشتند ، یا میباید وجود سیاسی گذشته شان را نفی کرده و صادقانه در خدمت انقلاب ایران و سازمانهای انقلابی مسلح فرار گیرند و یا اگر تصمیم میگرفتند که بهمان سیاست فرصت طلبانه شان ادامه داده و دعوی رهبری انقلاب را داشتند میباید به نفعی انقلاب و مبارزه انقلابی پرودا زند .

هیچ راه سومی نمیتوانست وجود داشته باشد . کوششهای المپانه ای هم که برای یافتن آلترناتیو جدید بکار رفتند همگی ، دیر یا زود ، به یکی از این دو راه ختم شدند . حتی بعضیها کوششیدند نبود و نمود کنند که مبارزه انقلابیون سیاهکل همان پیاده شدن عملی تئوری " راه محاصره شهرها از طریق دهات " است . ولی این " زرنگیها " خیلی زود بشکست انجامید . نتیجه بسیاری از این کوششها به یک فرمول عام منتهی شد . مطابق این فرمول ، اپورتونیسیتها همگی مدعی میشوند که طرفدار مبارزه مسلحانه اند ولی بجای مبارزه مسلحانه ای که اکنون در وطن ما در جریان است ، تئوریهایی من در آوردی و یا استغراضی خود را مینشانند .

بدین ترتیب نیروهائی که در فرصت طلبی خود ثابت قدم بودند میباید هر چه زودتر بخطر مبارزه مسلحانه پی برده و در پی راه چاره میافتادند . آنهائیکه با این خصالت خود آگاهتر بوده و یا " باتجربه تر " بودند ، زودتر بفکر چاره میافتادند . بی تجربه ها ، جوانها و یا کودنها ، بسته به درجه بی تجربگی ، کودنی و . . . دیرتر و دیرتر با اهمیت قضیه پی بردند . اما بهر حال دست و پا چلفتی ترین آنها هم میباید یک روزی بیاد " دفاع از تئوری " بیافتند و . . . (از قضای روزگار) همین طور هم شد .

پیران دیر کمیته مرکزی حزب توده که از بقیه این سازمانها "باتجربه‌تر" بودند زودتر از بقیه و خطر را احساس کردند. آنها که نمیتوانستند بی‌عملی خودشان را توجیه کنند میباید به نفی عمل نیروهای انقلابی بپردازند. کمیته مرکزی چه‌جا که نمیخواستند و نه میتوانستند دست بمبارزه انقلابی بزنند مجبور بودند که اصولا مبارزه انقلابی را نفی کنند. چگونه؟ آنها برای این منظور به سه تحریف اساسی پرداختند. یعنی اولاً در توضیح شرایط جامعه ما و اوضاع داخل کشور دست بتحریف زدند و ثانیاً در نوشته‌های تئوریک رفقای انقلابی دست بتحریف زدند و بالاخره در آثار کلاسیک مارکسیسم لنینیسم دست بتحریف زدند. با این سه تحریف بسیار ساده بود که کمیته مرکزی بتواند بر روی کاغذ، تئوری مبارزه مسلحانه را نفی کند. آنها با تحریف در اوضاع جامعه و حقایق را آنچنان وارونه جلوه میدادند که بتوانند بی‌عملی هایشان را توجیه کنند. سپس نوشته‌های رفقای انقلابی را هم آنچنان تحریف میکردند که بد آنها فرصت میداد که به تئوری مبارزه مسلحانه حمله کنند و دست آخر هم چند جمله بریده و تحریف شده از مارکس و لنین و... را آنچنان سرهم بندی میکردند که همراه بد و تحریف دیگر به نفی مبارزه مسلحانه میانجامید. با کمک این ابزار، کمیته مرکزی در تحت پوشش دفاع از تئوری و دفاع از مارکسیسم لنینیسم، به حمله بمبارزه مسلحانه و توجیه بی‌عملی خود پرداخت.

جزوه "چریکهای خلق چه میگویند" که از طرف کمیته مرکزی منتشر شد فقط یک نمونه از این تلاش سازمان-نهای بی‌عمل خارج از کشور بود. بزودی "سازمان انقلابی حزب توده ایران" با طرح حمله به "تئوری کانون شورش" و "سازمان توفان" نیز با حمله به "تروریسم" در جریده‌های هرزه درای خود، به جرگه هم سلك باتجربه‌ترشان پیوستند. "سازمان انقلابیون کمونیست" هم که در ابتدا اصلاً نفهمیده بود چه مسئله‌ای در حال وقوع است، تدریجاً به خاصیت "دفاع از تئوری مارکسیسم" پی برد و برای اینکه از قافله عقب نیفتد، جزوه‌ای را تحت عنوان "مارکسیست لنینیستها و منی چریکی" منتشر کرد. این پروسه دفاع از تئوری و "حفظ اصول ایده‌ئولوژیک" هنوز هم ادامه داشته و هر روز مشتملیهای جدیدی، سازمانهای سنتی دیگری برای حفظ "اصول" خود بدست و پا میافتند.

محتوای اصلی همه این جزوات یکی بودند و همگی آنها بهمان شیوه حملات کمیته مرکزی، ساختمان و چارچوب "تئوریک" اختراعی کمیته مرکزی توسل جستن. تفاوت‌های موجود بیشتر در فرم ظاهری بود تا در باطن این حملات. مثلاً سه سازمان جوانتر در طی حمله بمبارزه مسلحانه، حتماً چند فحش هم نثار کمیته مرکزی میکردند که به هر حال در ماهیت نوشته‌شان تفاوت نمیکرد. همگی نیروهای سنتی خارج از کشور خود را معتقد به مارکسیسم لنینیسم دانسته و ضرورتاً نیز خود را مدافع مبارزه مسلحانه قلمداد میکنند. اما... اما تعبیر سنتی‌ها از مبارزه مسلحانه، تعبیریست من در آوردی و استقراضی که کاری بکار مبارزه مسلحانه موجود در ایران ندارد. بهمین دلیل نیز برای اپورتونیستها بسیار مهم و حیاتی است که حاملین مبارزه مسلحانه ایران یعنی سازمانهای انقلابی مسلح را به هر نحو که ممکن است نفی کرده و لاف در حد امکان از اعتبار آنها بکاهند.

مخرج مشترك تمام این نوشته‌ها در این است که اینها برای حمله بمبارزه مسلحانه، نفی مبارزه انقلابی، نکاشته شده‌اند. تمامی این نوشته‌ها به نقل قولهای بریده بریده‌ای از مارکس، انگلس و مخصوصاً لنین توسل میکنند، لکن همین که توجیه بی‌عملی و نفی مبارزه انقلابی به‌مثابه هدف یک نوشته تعیین کردید دیگر بکار بردن بریده‌هایی از جملات لنین و مارکس و... هم انقلابی نیست.

مارکسیسم لنینیسم علم مبارزه طبقاتی طبقه کارگر است و مطالعه تئوریک در زمینه این علم فقط زمانی به سلاح تئوریک و انقلابی تبدیل میشود که در طی مبارزه طبقاتی انقلابی، و یا لاف در خدمت این مبارزه و توسط آن مبارزه، صیقل داده شود. بدون این صیقل، بدون شرکت در مبارزه طبقاتی، بدون عمل، این اسلحه - تئوری و نوشته‌های کلاسیک مارکسیسم لنینیسم - کاراگر طبقاتی خود را از دست داده، بدقت، قاطعیت انقلابی و جهت حرکت خود را کنار گذاشته و تبدیل بازاری میشود که هر طبقه‌ای میتواند از آن به نوعی استفاده، یا با تحریف و کاربرد نابجای اصول فرموله شده‌اش، سوء استفاده کند. تئورسینها و مغزهای متفکر ارتجاع نیز بدین مسئله آگاهند و از آن بدقت استفاده میکنند. آنها همیشه میکنند که تئوری مارکسیسم لنینیسم را از عمل مجزا کرده و کاراگر طبقاتیش را از آن جدا کنند. ارتجاع سپس قادر میشود که از این "علم" هم بِنفع خود سوء استفاده کند. رژیم ارتجاعی ایران هم که بخوبی بدین امر آگاه است کوشش فراوانی در این زمینه بخرج داده که یک نمونه روشن آنرا در پائین می‌آوریم.

در مجله فردوسی - یکی از ابزار تبلیغاتی سرمایه‌داری وابسته ایران، که تحت پوشش انتلکتوالیسم و روشنفکری بیرون می‌آید - سلسله مقالاتی تحت عنوان "زندگی مسالمت‌آمیز با مارکسیسم" خدج شده‌اند. نویسنده این مقالات، یک عامل رژیم پهلوی که آگاهانه در خدمت ارتجاع تبلیغ میکند، فردی بنام هاشم خراسانی است. ما از یک سلسله مقالات پنج شماره‌ای آن خبر داریم که در شماره‌های ۱۱۶۹ تا ۱۱۷۴ فردوسی در اوائل تابستان ۱۳۵۳ منتشر شده‌اند. ما در ابتدا چند نمونه نسبتاً طولانی از نوشته‌های این منقذ سیاسی ارتجاعی را می‌آوریم و سپس به جمع‌بندی او هم اشاره میکنیم.

در شماره ۳ این سلسله مقالات (فردوسی - صفحه ۱۰) که همراه عکس مارکس و لنین چاپ شده است عنوان مقاله عبارتست از "خرد و بورژوازی با پوشش مارکسیستی" و "آنارشسیسم، مارکسیسم تحریف شده، جامعه برزخی". بنظر میرسد که هوش زیادی لازم نیست تا بی بریم که این مقالات در رد مبارزه صلحانه نوشته شده‌اند. ولی بهتر است از قول مجله فردوسی بخوانیم که:

"برای مطالعه خط مشی و اهداف خورده بورژوازی در دوره شکوفائی صنعت ما نابترین نمونه آن یعنی (تویا ماروس) را مورد مطالعه قرار میدهیم. ما در این گنگاش بسیبی خواهیم کرد که اولاً ثابت کنیم این جنبش با همه ادعاهای مبنی بر مارکسیسم بودن حرکت شناخته شده خورده بورژوازی مآبانه‌ای بیش نیست. در ثانی می‌خواهیم نشان دهیم آنها با نقل قولهایی از رهبران این جنبش که آنها ادامه دهنده خط مشی آنارشسیستی (پرودن ویاکونین) هستند که مارکسیسم از مبارزه بلا واسطه و بی امان با این ایده‌ئولوژی خورده بورژوازی سر بر آورده است. نظرات جنبش (تویا ماروس) نظرات عمومی چریکها در وارد های دیگر است." (ص. ۱ تاکید از ماست)

ما برای یک لحظه ادامه این نقل قول را قطع میکنیم تا توضیح بدهیم که همانطور که در نقل قولهای حدی نشان خواهیم داد، منظور مجله فردوسی از (تویا ماروس)، آن تویا ماروهائی که در امریکای لاتین هستند نیست. بلکه منظور سازمان چریکهای فدائی خلق است و در نقل قولهای بعد وونی که نویسنده مقاله از پویان، احمدزاده و صفائی فراهانی نقل قول میکند، این مسئله روشن میشود. بهر حال بنقل قول ادامه میدهیم:

"و همه آنها از فلسفه واحدی متاثرند و همه آنها از وحدت ایده‌ئولوژیکی خاص عبود خویش

یعنی طبقه خرد، بورژوازی برخوردارند. " (همان ص ۱۰)
و باز در همین مقاله میخوانیم ،

" بررسی نظرات رهبران چریکهای توپاماروس نیز این زمره مستثنی نیست . تمامی عقاید و نظراتشان کلیه استراتژی و تاکتیک بخدمت گرفته شده و صور مبارزه‌ای که ارائه کرده‌اند از (فقر فلسفه) از ذهنیگری (سوزکویوسم) سرچشمه گرفته است . متدولوژی غیر دیا - لکتیکی است . آنها نظراتشان را از پویائی زندگی و دستاوردهای علم بیرون نمی‌کشند بلکه پیشد اوربهای ذهنی خویش را بر واقعیت حقیقه میکنند . (پویوتسکا) یکی از رهبران توپاماروس در یکی از آثارش بنام (ضرورت مبارزه) اینطور قلمفرسائی میکند که (اغلب کارگران جوان خصائص لومینی پیدا کرده‌اند و دیگر رغبت بمبارزه سیاسی ندارند) . (پویوتسکا) بر اساس چه استنتاجی باین نتیجه رسیده است ؟ "

ادامه نقل قول را برای توضیح قطع میکنیم . پویوتسکا یعنی همان رفیق پویان و (ضرورت مبارزه) هم همان (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا) است که در آن رفیق پویان توضیح میدهد که در شرایط عدم اعتماد ، د و مطلق ذهنی ، فقدان جو سیاسی و عدم ارتباط پیشاهنگ با توده ، کارگران جوان تسلیم بفرهنگ مسلط میشوند . البته توجه میفرمائید که مارکس‌شناس شاهنشاهی هم در دفاع از تئوری ناب‌عصبانی میشود و میبرد " پویوتسکا بر اساس چه استنتاجی باین نتیجه رسیده است ؟ " بهر حال ادامه میدهیم ،

" کجاست آن بررسیها و آماری که نویسند ه را باین نتیجه‌گیری رسانیده است و چنین بررسی و آماری وجود ندارد و صرفا این پیشد اوری محصول ذهنی انقلابی مورد بحث است . (اهم زوبوسا) یکی دیگر از رهبران توپاماروس در اثری بنام (تحلیل) مینویسد (در برزیل هیچ گونه جنبش حتی جنبش خود بخودی هم نیست . و کارگران آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیستند و حتی جنبش خود بخودی در شرایط حال محال است) وی پس از ترسیم اوضاع حاکم در برزیل بشکلی که نقل قول گویاست صرف نظر از اینکه اعترافی به تسلط مطلق پلیس است در عین حال تقبل استحاله شدن طبقه کارگر در جامعه مصرفی نیز میباشد رهبر مورد بحث بلا فاصله نتیجه گیری غریبی میکند و آن عبارتست از اینکه میگوید ، (در برزیل شرایط عینی انقلاب وجود دارد) چطور میتوانیم با اینهمه ضد و نقیض گوئی که یکبار عدم وجود جنبش که حتی از نوع خود بخود پیش را عنوان بکند و یک بار دیگر وجود شرایط انقلابی را بشارت میدهد . با چنین برخوردی چگونه میتوان مدعی بررسی دیا لکتیکی شد . این شیوه برخورد حتی ضد منطق فرمال است چه رسد بمنطق دیا لکتیکی ، این نظرات از غناء فلسفی که تفکر دیا لکتیکی قله آنست سرچشمه نگرفته ، بلکه حاصل فقر فلسفه برآیند فقر مطلق آنست . (همان ص ۱۱)

توضیحا تذکر میدهیم که (اهم زوبوسا) ، اشاره برفیق احمد زاده است و کتاب (تحلیل) هم ، همان اثر درمشان رفیق " تحلیلی از شرایط جامعه ایران ، مبارزه مسلحانه ، هم استراتژی هم تاکتیک " است .
" ب - هر چه بدتر بهتر ،

حال بررسی نظرات انقلابیون آنچنانی ، در مورد نیروهای انقلاب میپردازیم . در قبل

نظرات (پویوتسکا) را از جزوه (ضرورت) درباره کارگران آوردیم وی در ادامه آن نظرات مینویسد (کارگران رغبتی با آموزشهای سیاسی نشان نمیدهند. فقدان هر نوع جریان قابل لمس سیاسی و نا آگاهی آنان موجب شده است تا به پذیرش فرهنگ مسنط جامعه تا حدی تمکین یابند) پویوتسکا اصولا دهقانان را از یاد برده و حرفی از آنها نمیزند در حالی که (اهم زوبوسا) توجهشان را برای اقتدار وسیع جامعه نموده چنین مینویسد ، (روستا نمیتواند چون قبل پایگاه انقلاب باشد) و درباره پرولتاریا در همان اثر خویش یعنی تحلیل مینویسد (در حقیقت عدم وجود جنبشهای خود بخودی وسیع و شرایط سخت پلیسی که بیشک با یکدیگر ارتباط ناگسستگی دارند ، کارگران را عملا از هرگونه مبارزه و فکر مبارزه دور کرده ... و حتی فاقد خود آگاهی ترید یونیونی میباشند ، توده کارگر آماده پذیرش و آگاهی سیاسی نیست)

ملاحظه میکنید که تئوریسین مورد گفتگو چگونه بطور درست تسلیم نظرات بورژوازی شده است که در اوان مرحله صنعتی شدن تسلط پلیس میتواند از تشنگی او جلوگیری کند و در حین رشد روند صنعتی شدن بعزت بهبود وضع معیشتی ، کارگر ، مخنث میگردد و حزب جامعه مصرفی میگردد (سفایاچوره) رهبر دیگر توپاماروس نیز عقاید مشابهی دارد . توجه کنید ! (دهقانان در آغاز جنبش انقلابی تعاشاچی خواهند بود ... روشنفکران جوان بالفعل - ترین نیروی جنبش اند) - نقل قول شده از جزوه او بنام (انقلابی) . - از اینکه اسپنیور (سفایاچوره) کشف جدیدی در مارکسیسم کرده اند و (طبقه) جدیدی بنام (روشنفکران جوان) را که در (مبارزات طبقاتی) گویا مقام والائی یا بهتر بگوئیم مقام (منحصر بفردی) دارند معرفی کرده است ، تبریک گفته ، پیشنهاد میکنیم سه بار کهنسال مارکس پرولتاریای جهان متحد شوید ، باز نشسته شود و در عوض اشعار داریم (روشنفکران جوان متحد شوید) . (همان ص ۱۱)

باز هم تذکر میدهم که " سفایاچوره " همان رفیق صفائی فراهانی است و جزوه " انقلابی " نیز همان اثر شه پورس " آنچه يك انقلابی باید بداند " میباشد . بر میگردیم بمجله فردوسی ،

" ناشرین جزوه (تحلیل) که در واقع در شرایط فعلی مبارزه چریکی بطور عمده بر دوش آنها تکیه دارد پا را از این هم فراتر گذاشته و در مقدمه ادبر جزوه تحلیل باین شکل پراکنده هکوتی میکنند . (ما نقش قشرهای خورده بورژوازی برزیل را در جنبش ملی و ضد امپریالیستی بعنوان نقش تاریخی که ناشی از نمونه تکامل جامعه و ترکیب اجتماعی آنست میپذیریم و تاکید میکنیم که در شرایط حاضر جنبش روی قشرهای میانه و پائین خرد بورژوازی است) حتی احتیاجی نیست که يك سطر هم کاغذ سیاه شود تا ثابت کنیم که (جنبش فعلی چریکی) جنبشی است خرد بورژوازی و از غرض ورزیها و حسادت نهایی این طبقه علیه سرمایه داری بزرگ بر میخیزد ، نه از خه لیت انقلابی جنبش ، چون خود نویسنده این وظیفه را به بهترین شکلی انجام داده است و هیچگونه ربطی به مارکسیسم ندارد . " (همان ص ۱۱)

و باز نقل قولهای از شماره ۴ این سلسله مقالات میآوریم که در صفحات ۱۲ و ۱۳ فردوسی آورده شده اند.

"در وقت بهمین علت است که (پوپوتسکا) در جزوه (ضرورت) بدون پروا از خرابکاری در مؤسسات اقتصادی شروتزند ان سخن میراند " با اتخاذ چنین خط مشی (پوپوتسکا) و بدنبال او چریکهای طرفدارش خود را در صفوف بدترین آنارشیستها قرار میدهند "

" باور نکردنیست ولی واقعیت است چنین است مطلبی ، که بقول (سفایاچوره) باید یک انقلابی بداند بنا باعتراف چریکها دستگاه حاکمه حاضر نیست بمیل خود بعید ان مبارزه قدم گذارد ، لذا با اقدامات مسلحانه باید او را وادار ساخت تا در خونریزی که بآن متعایل نیست ، شرکت کند . آخر این چه جنونی است که چریکها بدست خویش ترور و اختناق میآفرینند ؟ باید گفت آقایان طبق اعمال خود شما ما ان تروری را که شما مدعی اعمال آن از جانب دستگاه حاکمه هستید باور نداریم چون این تروری است خود ساخته که شما مسبب آن هستید اگر این ترهات اگر این اوهام و خیال پردازیهای که صرفا میتواند مارا نسی در گورستان سیاسی داشته باشد ، اوانتوریسم ، تروریسم ، و کانگستریسم سیاسی نیست ، ممکن است بگوئید کانگستریسم سیاسی چیست ؟ " (ص ۱۲)

جواب این سؤال مجله فردوسی را مطالعه است که انقلابیون و خلق ایران داده اند . کانگستریسم سیاسی و تروریسم ، اعمال حکومت جنایتکار پهلوی است و خلق ایران جزای این اعمال را در طی یک مبارزه مسلحانه در از مدت توده های در کف دست این کانگسترها و تئوریهینهای آنها . منجمه این آقای هاشم خراسانی - خواهد گذاشت . بهر حال در همین سلسله مقالات فردوسی چندین بار جملاتی تحت عنوان نقل قول از مارکس و لنین نیز آورده شده اند . در ادامه بحث مجله فردوسی ، در شماره پنجم این سلسله مقالات ، یک نامه اعتراضی درج شده است که چرا این سلسله مقالات " زندگی مسالمت آمیز با مارکسیسم " در این مجله نشر شده اند و بنابراین شماره پنجم این سلسله مقالات نیز در جواب باین سؤال و دفاع از چاپ این سری مقالات آمده است . نویسنده مقاله ، جواب میدهد .

" اگر ما در مقاله های قبلی باین مسئله اشاره کرده ایم که آنارشیسم شعارفی در مقابل مارکسیسم است نه در کنار آن ، درست نظرمان ان مارکسیسم قرن نوزدهم که هنوز مجال عمل نیافته بود . اگر ما در همانجا باین مسئله اشاره کرده ایم ، که ایرادی ، که ان مارکسیسم مبنی بر قطعی ، که شورش میآفریند ، ترور میکند ، آتش میزند ، و انفجر میکند ، وارد است ، با واقعیات منطبق نیست ، درست منظورمان مارکسیسم تئوریک بوده است (مارکسیسمی که در قرن نوزدهم و انهم فقط بصورت تئوری و نه عملی ، وجود داشت) وگرنه مارکسیسم در عمل که همان آنارشیسم است ، از این خصوصیات بدور نیست . اگر آنارشیسم ترور فرد میکند ، چون آتش بیشتر از این کفایت نمیدهد ، مارکسیسم در دست چپ میبزند . مگر میشود تصفیه های خونین استالین را در مد نظر داشت و باین واقعیت برسید ؟ "

(ص ۱۲)

و بالاخره جمع بندی دقیق این مسائل را در این آخرین نفل قول از همین شماره پنج سلسله مقالات بخوانیم که

"اگر باید با مارکسیسم تئوریک از در مسالمت و مدارا در آمد، درست بخاطر استفاده از این سلاح علیه مارکسیسم در حال عمل میباشد که بصورت محافل، دستجات، تشکیلات و احزاب مارکسیستی ظاهر میگردد. (ص ۱۲)

ولی در همان حالیکه رژیم کوشش میکند حملات خود را علیه مبارزه مسلحانه تئوریزه کند، در همان حالیکه نیروهای اپورتونیستی خارج از کشور نیز در جهت حفظ وجود خود و تحت پوشش دفاع از تئوری مارکسیسم لنینیسم به حمله بمبارزه مسلحانه میپردازند، در همان حال، نیروهای هر روز بیشتری نیز به حقانیت مبارزه مسلحانه پی میبرند. اکنون بیش از پیش آشکار است که نیروها و عناصر صادقی در خارج تنها در زمانی میتوانند بوظائف خود عمل کنند که نه تنها خود را بمشابه آلترناتیوی در مقابل سازمانهای انقلابی ایران قرار ندهند بلکه علاوه بر آن با آگاهی بنقش ثانوی خود، تمام امکاناتشان را در خدمت بسط جنبش نوین مسلحانه خلق قرار دهند.

از همین رو، زمانی که جزوه ای تحت عنوان "سخنی با پویندگان انقلاب ایران (انتقادی و مرضی چریکی)" نوشته پویا منتشر شد، ما وظیفه خود دانستیم که بدان برخورد کنیم. این نوشته در تابستان ۱۳۵۵ توسط سازمان انقلابیون کمونیست در خارج از کشور چاپ و توزیع گردید.

همان طور که از عنوان این جزوه پیداست، هدف آن مخالفت با مبارزه مسلحانه ایست که اکنون در وطن ما جریان دارد. عصاره اکثر "انتقاداتی" که از طرف اپورتونیستهای مختلف در ظرف سالهای گذشته به مبارزه مسلحانه انجام گرفته، در این جزوه جمع شده است و از این جهت میتوان درباره این جزوه گفت که، "آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری". قبلا نیز اشاره رفت که "کمیته مرکزی" سازمان توده انقلابی، "توفان"، "انقلابیون کمونیست" و دیگر اپورتونیستهای بیعملی از قبیل جریده "کارگر"، در گذشته به حمله بمبارزه مسلحانه دست زده بودند. جزوه پویا طیفهای از انواع و اقسام این اتهامات و ترهات نابخردانسه است. لکن این جزوه کیفیتا بتحریفهای کثیفر و دروغهای واضحتر و کینه توزانه تری نیز پرداخته است، که کشف تمایز آن با نوشتههای مجله فردوسی را مشکل میکند. و در نتیجه ضرورت برخورد بجزوه دوچندان میگردد.

قبل از خاتمه بحث تذکر چند نکته را ضروری میدانیم. اول اینکه در میان محافل اپورتونیستی خارج از کشور رسم است که همیشه آنچنان بنویسند و بگویند و ادعا کنند که تو گوئی بدانها وحی شده است و بنا بر این هیچ نقص و نقیصه ای بگفتار آنها وجود ندارد. ما اینچنین ادعائی نداریم. هر چند کسی میدانیم که این ابراز صادقانه ما دستاویزی به بهانه گیران میدهد که بجای استدلال علمی به استفراغ اپورتونیستی دچار شوند. سؤال میکنیم، نظراتی که در اینجا ارائه میشوند، از چه درجه صحتی برخوردارند؟ واضح است که اینجا بحث بر سر چگونگی پیشبرد انقلاب جامعه ما، تئوری انقلاب است. ولی تئوری انقلابی فقط در درون پروسه مبارزه انقلابی صیقل میخورد و جلا مییابد و نه در خارج از کوره انقلاب. بنا بر این دوری ما از میان اصلی مبارزه باعث میشود که شناخت ما از این مبارزه نیز دارای عناصر دکماتیسم باشد. تنها نیروهایی که در درون جامعه ما درگیر مبارزه انقلابیند قادر خواهند بود که

بشناختی خلاق و زنده از مشکلات و راه‌حلهای مبارزه اجتماعی ست یابند .

از طرف دیگر دانش ما در مورد پدیده‌های اجتماعی همیشه از يك حقیقت نسبی برخوردار است و نه يك حقیقت مطلق ، که این خود بخاطر ماهیت پدیده‌های اجتماعیست . ما در نوع " حقیقت " را می‌شناسیم . حقیقت مطلق ، مثل اینکه می‌گوئیم ناپلئون در ۱۸۱۷ مرد . این جمله مطلقاً صحیح است و تغییر نمی‌کند . ولی در علوم اجتماعی (و طبیعی) آگاهی ما ناشی از حقیقت نسبی است . این حقیقت نسبی در ادامه حرکت اجتماعی ، خود را باز میکند ، اول باین دلیل که در پروسه حرکت اجتماعی ، آگاهی ما از يك پدیده زیاد میشود و دوم باین دلیل که خود آن پدیده - اجتماعی - منحول است . " بنا بر این دانش در اینجا (در امور اجتماعی) اساساً نسبی است و تا آنجا محدود بشناخت روابط و نتایج اشکال معین اجتماعی و دولتی ای میباشد که در يك دوران خاص و در میان مردمی خاص وجود داشته و دقیقاً بخاطر ماهیتشان گذرا هستند . " (انگلس ، آنتی دورینگ ص ۱۰۰)

ما ابد ا ادعا نداریم که در این نوشته " حرف آخر " را زده‌ایم . ما صحت نظرات ، مواضع ، شیوه‌استدلال و . . . را امری نسبی میدانیم . از طرف دیگر همانطور که قبلاً اشاره کردیم ، ما در خارج از کشور ، در دور از میدان اصلی مبارزه انقلابی طبقه کارگر ایران هستیم . این دوری از میدان عمل انقلابی ، فقدان وحدت ارگانیک تئوری و عمل انقلابی ، بر درجه صحت نظرات و شیوه استدلال ما تاثیر گذاشته و در این نوشته هم منعکس خواهد شد . در خدمت پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و تئوریک ، ما صادقانه سعی میکنیم که شیوه استدلال و تحلیل علمی را بکار ببریم و هر انتقاد علمی را نیز که از این زاویه باین نوشته انجام گیرد ، از هر منبع و مرجعی که باشد ، با اغوش باز پذیرا خواهیم بود .

نکته دومی را که لازم بتوضیح میدانیم در مورد نوع برخورد ما به " پویا " است . ما همانطور که وظیفه خود میدانیم که در حد توان و امکانات خود در خدمت جنبش نوین انقلابی بکوشیم ، در عین حال وظیفه خود میدانیم که هر حرکت اپورتونیستی - در هر قبا و ردائی که باشد - را افشا نموده و ماهیت ضد جنبشی اش را برملا سازیم . ما نیز باین گفته رفیق شهید مهدی فضیلت کلام معتقدیم که :

" امپریالیستها ، بورژوازی وابسته و کلیه ارتجاعیون داخلی همگی دشمنان خلق ما هستند و نفرت انگیزند ، نفرت انگیز تر از همه آنها فرصت طلبان بیعملی هستند که کمبود انرژی خود را در پوششی از عبارات عاریتی پنهان داشته‌اند و بدین ترتیب خود را نه در صف خلق بلکه در صف دشمنان خلق قرار داده‌اند . "

همانطور که در قبل دیدیم اکثریت اپورتونیستهای که بمبارزه مسلحانه " انتقاد " میکنند ، اخلاف مستقیم و یا غیر مستقیم حزب توده‌اند که هنوز از بینش سنتی و شیوه‌های عقلی و تفکری حزب توده دنبالمروی میکنند . هر چند که روزه‌ها ، وارطانها و شوشتریها و دیگر قهرمانان و توده صادق و مبارزی نیز در حزب توده متشکل شده بودند که خدمات بس کرانبهائی بجنبش انقلابی و کمونیستی ایران نمودند ولی مبارزات این قهرمانان انقلابی مشخصه ماهیت حزب توده نیستند . حزب توده که علیرغم فرمیسیم حاکم بر آن خود را نماینده طبقه کارگر ایران و رهبر مبارزات کارگری معرفی مینمود ، مشخصات دیگری داشت که در تمام دوره حیاتش (از تاسیس تا هنگام فرار و مهاجرت بارویای شرقی) بارز و آشکار بودند . این مشخصات غالب حزب توده بودند که گذشته اخیر مبارزات خلق ما را تحت تاثیر قرار میدادند . دنباله روی کورکورانه از احزاب برادر ، الگو

سازی و د کم پروری، تئوریهای سردر هوای استقرایی، اپورتونسم و رویزینسم، ارشیه حزب توده برای جامعه ما بود که در بینش فلسفی، در تئوری و عمل، در روحیه و ایمان مبارزاتی مسلمانی بعد تاثیر میگذشت. لایروبی این طویل "اوزیاس" گذشته، وظیفه نسل جوانی بود که با ایمان به پیروزی خلق، قدم به میدان مبارزه مسلحانه خان گذاشت. جوانانیکه بخاطر محدودقارتهای بیست ساله، بخاطر زدن توددها و ناامیدیها، بخاطر شکست سکوت و خفقان، بخاطر پایان دادن به تئوریهای ارتباط با عمل، بخاطر محکوم کردن انگوسازی و دنیااله روی سیاسی، بخاطر زدن گدا ایهای اپورتونیستی، قاطعانه بپاخاسته اند تا بآرمان خلق خود تحقق بخشند.

جزوه "پویا" جزئی دیگر از آخرین باقیماندگان این طویل "اوزیاس" است و از تمام انحرافات بینشی حزب توده برخوردار میباشد. مسلما پیروسه مبارزه انقلابی و بحث سیاسی در یک روند تاریخی - این آخرین آثار طویل "اوزیاس" را نیز از صحنه مبارزات خلق ما لایروبی خواهند کرد. جزوه گونی ما نیز قدیمی است در این راه، در راه خدمت به لایروبی طویل "اوزیاس".

سومین نکته در مورد استعارات و نامگذاریها اینست که پویا در هنگام یاد کردن از مبارزه مسلحانه و انقلاب بین ایران بکار میبرد. پویا از مبارزه مسلحانه در تحت عناوینی از قبیل، مبارزه جدا از توده، عملیات نظامی منفرد، ترور، مبارزه چریکی جدا از توده، زنج نشستن توی خانه تیمی، و راه را عوضی گرفتن، مبارزه مسلحانه منفرد، جنگ چریکی و کانون شورشی، و... یاد میکند. او انقلابیون و کمونیستهای معتقد به مبارزه مسلحانه را با عناوینی از قبیل قهرمانان تگاز جانشین توده، دنالفرهان دیره، و امثالهم مشخص میکند. ما در بعضی موارد در این جزوه بطور مشخص به نام گدا ایههای او اشاره میکنیم و مدانیم که منظور پویا از این عمل، القاء نظرات خود و وارد شدن از در عقب است. بهر حال در طی بحث نمیشود هر لحظه پراوتز باز کنیم و بگوئیم "عملیات نظامی منفرد" که پویا از آن یاد میکند همان مبارزه مسلحانه است. پسر با در نظر گرفتن نوع استعمال لغات از طرف پویا، همین جا غرارمان را میگذاریم که، آگاد بر شیوه حملات کینه توزانه پویا، ما در این جزوه خود را مجبور نمیبینیم که هر بار فحاشیهای او را بزبان جنشی ترجمه نمائیم.

آخرین نکته ای هم که لازم بتذکر است در مورد ساختمان مقاله ماست. نوشته پویا معجون ۲۷۱ صفحه، بیفواره است، مرکب از مدها و هزاران نکته ریز و درشت (و در موارد متعدد متضاد) که با بی سلیقه ای اعجاب آوری بر روی هم تلنبار شده اند. اعتشاش ساختمان جزوه نه تنها - لالت بر اعتشاش فکری نویسنده اش مینند، بلکه تحلیل مطلب و دنبال کردن منطقی آنرا نیز دچار پیچیدگی مینماید.

مجبور بودیم برای جهت دادن بیک سیر منطقی تعکر، بعضی از پیشفرضهای فلسفی پویا و گذشته او را در ابتدا بیبحث بگذاریم. لکن کوشش کردیم که در حد امکان برای بغیه نوشته مان، همان ساختمان جزوه پویا را دنبال کنیم، تا مقایسه نکات و نوشتنهای این جزوه و جزوه پویا را برای خواننده این سطور تسهیل کرده باشیم.

فصل اول

رابطه تئوری و عمل

در سرتاسر جزوه پویا، یک مسئله اساسی فلسفی اصولاً نادیده گرفته میشود و آن ضرورت وحدت تئوری و عمل است. پویا نه تنها خود را عالم به تاریخ، اقتصاد سیاسی، و سوسیالیسم میداند، بلکه حتی خود را انجمن آگاه بر شرایط اجتماعی ایران تصور میکند که پروسه ساختمان حزب، ارتش توده‌ای، جبهه متحد خلق، سازمانهای حرفه‌ای و برنامه عمل این سازمانها در ایران را نیز برای خود حل شده فرض میکند و باز بدینجا هم ختم میکنند. او حتی "میانند" که مبارزین مسلح ایران باید بجای تیمهای پنج نفری تیمهای سه نفری تشکیل بدهند و ...

ولی پویا در طی چگونه برنامه‌ای و مبارزه‌ای باین تئوریهها دست پیدا کرده است؟ این ابدا برای او مهم شمار نمیرود. او بسادگی جواب تمام اینگونه مسائل را میداند، همین‌ها تو کوئی همه این "راه حلها" به او وحی شده‌اند. فرض میکنیم که پویا در زمینه‌های تاریخ، اقتصاد سیاسی، ماتریالیسم دیالکتیک و سوسیالیسم، مطالعه نظری فراوانی کرده باشد، ولی او چگونه توانسته است این مفاهیم را بدون تحریسه مشخص، بر شرایط مشخص جامعه ما پیاده کند؟ و از چگونه میتواند چندین و چند صفحه بنویسد و برای سازمانهای چریکی هم تعیین تکلیف بکند که نخیر شما باید بجای تیمهای پنج نفری تیمهای سه نفری داشته باشید؟ لنین در مورد جنگ پارتیزانی که در روسیه تزاری در پروسه انقلاب، جریان داشت چنین برخورد میکند که "ما به هیچ وجه ادعا نمیکیم که میتوانیم برفقائی که در پراتیک نار قرار دارند، شکلی از مبارزه را که در مغز خود پروراند، ایم تحمیل کنیم و یا حتی از پشت سبز تحریر حکم صادر کنیم که این یا آن شک، جنگ، پارتیزانی در پروسه جنگ داخلی روسیه چه نفعی را باید ایفا کند" (لنین، جنگ پارتیزانی، تاکید از ماست) ولی پویا هنوز مدعی است که بدون دست داشتن در این مبارزات به تمام ذرات اهمیت و نوع حرکت آنها شناخت پیدا کرده است.

بخش یک

در ضرورت وحدت تئوری و عمل

مائوتسده و لنین میگوید "ما مارکسیسم را مطالعه میکنیم ولی استوپی که بسیاری از رفقای ما ضمن آموزشکار میزند، سنسها مخالف مارکسیسم است. بعبارت دیگر آنها یک اصل اساسی را که مارکس، لنین و استالین مصران تاکید کرده‌اند نفی میکنند و آن عبارتست از وحدت تئوری و عمل. آنها با نفی اصل مدکور اصل تئوری که ضد انست اختراع کرده‌اند، اصل جدائی تئوری از عمل" (مائوتسده و لنین، منتخب آثار، جلد سوم، ص ۲۶-۲۵، تاکید از ماست) ولی پویا از این "اصل مارکسیسم" بوئی نبرده است.

کافی بود که پویا " درباره عمل " مائوتسه دون را صادقانه مطالعه میکرد و میفهمید که " شناخت بسند ا پراتیک آغاز میکرد و شناخت تئوریک از طریق پراتیک کسب میشود و باید دوباره به پراتیک بازگردد " (مائوتسه دون ، درباره عمل) و یا " اگر بخواهی تئوری و متدهای انقلاب را بشناسی باید در انقلاب شرکت کنی " (مائوتسه دون ، درباره عمل) انوقت دیگر پویا جرات نمیکرد که با این صراحت و در مورد - حتی جزئیات تشکیلاتی مبارزه مسلحانه - فصل فروشی کند . و تازه این یک قسمت بحث است . تا اینجا بحث بر سر این بود که تئوری انقلابی فقط از درون پروسه پراتیک انقلابی شکل گرفته و صیقل مییابد و این نکته در تمام بحث پویا محلی از اعراب ندارد .

بهمن ترتیب ، در تمام جزوه پویا هیچ اثری و هیچ علامتی از اینکه تئوریهای پویا تا کنون در لجای جامعه ما صحت خود را در عمل ثابت کرده اند دیده نمیشود . پویا با بنابر بردن جعلاتی بریده بریده از متفکرین سوسیالیسم ، با استقراض تئوریهای انقلابیهای پیروزمند جهان ، نظر میدهد که مبارزه مسلحانه گونگی در ایران غلط است و حتی ادعا میکند که شکست هم خورده است و سپس " راه صحیح " خودش را ارائه میدهد . بارها و بارها و بارها ، پویا نتایج مبارزه مسلحانه و دستاوردهای آن را برانداز میکند و علیرغم تحریفات صریح و فراوانی هم که انجام میدهد ، مجبور میشود قبول کند که دستاوردهائی حاصل شده اند . ولی او میگوید این کارهائی که شده اند چیزی نیستند ، باید چنین و چنان میشد که من می گویم تا چندین و چند بار نتیجه بیشتر بدست میآید . . . ولی در تمام این جزوه ۲۷۱ صفحه ای ، با آن همه فلم زنی آن ، پویا ابدًا باین مسئله برخورد نمیکند که پس چرا این تئوری پویا در درون جامعه ما کاری نکرده ؟ پویا میگوید که چرا چرینها در مورد لشکر کسی شاه بعمان کاری نکردند ، در مورد مبارزه با گرانی و تورم کاری نکردند ، در مورد رستاخیز کاری نکردند و . . . ولی هرگز نمیگوید که چرا خود او کاری نکرد ؟ توضیح نمیدهد که چرا طرفداران نظریه او هیچ کاری از پیش نبردند ؟

پویا در این مورد به توضیح یک پیش فرض اساسی خودش در مورد شرایط ایران بسنده میکند که " مایا اصلا خارج از کودیم ، یا اگر هم در کود مبارزه ایم بدون توجهی بخواسته های مردم راه خود را میپوشیم ، راهی که کاملا از مبارزات توده و خواسته های خودش جداست . " (ص ۲۳۱) او هرگز بخود زحمت نمیدهد که توضیح دهد چرا فقط معتقدین مبارزه مسلحانه در کود مبارزه اند و چرا نظرات مخالفانها در خارج از کود هستند . آیا بزعیم پویا اینچنین قانون عامی وجود دارد که هرکس که تئوری درست داشت خارج از کود خواهد بود و هرکس که تئوری نادرست داشت اهل عمل و در کود مبارزه خواهد بود ؟ ما فکر میکنیم که درست برعکس است . "صحت شناخت انسان تنها زمانی ثابت میشود که انسان در پروسه پراتیک اجتماعی به نتایج پیش بینی شده دست یابد . " (مائوتسه دون ، درباره عمل) و ازینجاست که با مقایسه نتایج شش سال مبارزه مسلحانه در مقابل نتایجی در همین دوره که توسط تئوریهای دیگر بدست آمده بدین نتیجه میرسیم که مبارزه مسلحانه توانسته به اهداف اعلام شده مرحله ای خود دست یافته و نتیجتا در این سطح در پراتیک اجتماعی به اثبات رسیده است .

این دیگر بسیار واضح است که بنا بر این اگر قرار باشد که بین دو پروسه ارائه شده مبارزاتی پوی از آنها را انتخاب کنیم ، برای اینکه بفهمیم که کدامیک از این دو بیشتر و بهتر در شرایط مشخص جامعه ما قابل انطباق هستند ، نتایج عملکرد آن دو تئوری متفاوت را نسبت بیکدیگر میبینیم . در حالیکه در جزوه پویا نتایج مبارزه مسلحانه در ظرف دوران کوتاه حیاتش ، نه در مقابل نتایج ترزا و تئوریهای دیگری که در درون

جامعه ما در عمین دوره عمل میشوند بلکه در مقابل سیستمهای ذهنی و خیالپرورانه پویا و در بهترین حالت در مقابل ایده‌های نهائی، سنجیده میشوند.

اما آیا تنها پویاست که شدیداً دچار عارضه جدائی تئوری از عمل است؟ ایداً! این عارضه از باقی مانده‌های میراث فلاکت‌بار حزب تودا است. که زمانیکه عمل میکرد حاضر بود که تا سطح مدافع و توجیه‌گر منافع امپریالیسم انگلستان هم سقوط کند و یا به شاهزاده‌ها عضو حزب افتخار کند، وقتی هم که تئوری میدان نوشته‌های لنین را بر میداشت و هر جا که به اسم روسیه برخورد میکرد بجایش میگذاشت ایران. در پروسه حیات سیاسی حزب توده "تئوری" نه بعنوان راهنمای عمل انقلابی بلکه بعنوان ذهن پرکن و کول زنک به کار میرفت و بنا بر این هر چه هم که حاضر آماده‌تر و شسته‌رفته‌تر بود همانقدر هم بهتر و از نظر کیفیت مرکزی مفیدتر بشمار میرفت.

هر چند که در دوران حزب عدالت و حزب کمونیست ایران کوششهای ذی‌قیتی در این رابطه به عمل آمده بود ولی نه سطح تأثیر پذیری و نه عمق این کوششها، چندان نبود که در دوران معاصر ما تأثیر محسوس بگذارد. در دوران معاصر، اولین کوششهای تاریخ‌ساز برای رفع این نقیصه جنبش کمونیستی در ایران، توسط رفقای سازمان پرافتخار چریک‌های فدائی خلق به عمل آمد و از آن پس رفقای سازمان مجاهدین خلق ایران نیز با آثار گرانمای خود کجینه تئوریک جنبش کمونیستی را عنای هر چه بیشتری دادند. با تمام اینها عارضه جدائی تئوری و عمل، عدم درک اهمیت رابطه متقابل آنها، هنوز در بخشهایی از جنبش ما و خصوصاً در اصداف پلیمیک‌های خارج از کمپوز نقش بسیار مهمی دارند. و ما هنوز خود را مجبور میبینیم که با این ارثیه‌های حزب توده مبارزه کنیم.

اینگونه انحرافات و مسائلی که جنبش انقلابی ایران با آنها دست‌بگریبان است مختص جامعه ما نبوده‌اند و نیستند بلکه در تاریخ انقلابهای جوامع دیگر نیز نمونه‌های متعددی از آنها را میتوان مشاهده نمود.

حال در شرایط جامعه ما تاریخچه مشخص‌بارزاتی ایران در طی پروسه باز شدن و انکشاف خود این انحرافات و مسائل را به‌صورت ارثیه‌ای از حزب توده با عارضه میکنند.

از زمان جمع‌بندی و ارائه سوسیالیسم علمی، توسط مارکس و انگلس، تا کنون، تاریخ جهان مشحون از نمونه‌های متنوع بروز اینچنین انحرافات بوده است. تاریخ نظام جنبشها و انقلابات پیروزمند سوسیالیستی نیز دال بر این است که این دو فلسفه، ماتریالیسم دیالکتیک و ایده‌آلیسم متافیزیک، در پروسه انقلاب، همیشه جنگی عظیم با یکدیگر برنواسته‌اند. در همه جا ایده‌آلیسم متافیزیک در انواع و اشکال مختلف، و منجمله در ردای ماتریالیسم دیالکتیک، چونک این فلسفه، چونک جهان بینی طبقه کارگر، رفته و در همه جا سنگی مونی بر سر راه کمونیست‌ها بوده که انقلاب و انقلابیون کمونیست، مجبور شده‌اند با آن بسنیزی سهواً برخورد کرده و ریشه‌ها را به تیره عمل و تئوری انقلابی بزنند. در شرایط انقلاب روسیه همین تضاد ماتریالیسم و ایده‌آلیسم، در یک مرحله از انقلاب، آنچنان اهمیتی پیدا کرد که برای ادامه پیروزمند انقلاب روسیه، نوشتن کتاب "ماتریالیسم و امپریو کریتیسیم" لنین لازم آمد. این سلاح تئوریک در تلافیق با عمل مبارزات-سی بلشویکها، ضربات فاطمی بر فرق ایده‌آلیست‌ها وارد کرد و به نوبه خود در پیروزی انقلاب سوسیالیستی روسیه نقش مهمی بازی کرد. در شرایط انقلاب چین، مسائل دیگری در همین زمینه جنگ بین ماتریالیسم و ایده‌آلیسم و لکتیک و ایده‌آلیسم متافیزیک بروز میکردند که برای پیشبرد انقلاب، حزب کمونیست چین بر رهبری رفیق مائو-

تسهل و آسان را در طی عمل انقلابی جمع بندی کرده ، ایده آلایسم متافیزیک را در سایه روشنهای گوناگون نثر شکست داد .

اکنون نیز که مبارزه مسلحانه انقلاب در وطن ما ، برهبری سازمانهای پرافتخار چریکهاست ، خلق و مجاهدین خلق ایران ، حیثیت واقعی مارکسیسم لنینیسم را بدان برگردانیده و بسیاری مدعیان پرگو و اپورتونیدت مارکسیسم لنینیسم را خلع ید کرده و حد اقل " وجود " سیاستشان را افشا نموده است ، مبارزه مارکسیسم لنینیسم ، ماتریالیسم دیالکتیکی در مقابل زباله های گندیده و متعفن ایده آلیستی در زمینه های معینی رشد کرده است . رشد ایده مارکسیسم لنینیسم ، و پیروزیهای باز هم چشم گیر تر کمونیستها ، زمینه ها ، وجوه و ابعاد هر چه بیشتری از این تضاد را بمسئله روز بدل خواهد کرد . بعضی از این-زمینه ها اهمیت خاصی را در تعیین سرنوشت جنبش ، چه در داخل و چه در خارج از کشور ، بازی خواهند کرد .

بعضی از این مسائل و یا وجوهی از آنها ، در شرایط تاریخی خاص جنبش ما ، فقط در خارج از کشور ، موقتا بمسئله مهمی تبدیل خواهند شد ، همچون کرمهای شبنما جرقه های زده و بعد در تاریکی فرو خواهند رفت . رفیق شهید صفائی فراهانی ، در این مورد میگوید ،

" مهمترین عارضه ای که روشنفکران خارج از کشور بدان دچارند بیگانگی از مسائل ملی و نداشتن ادراک واقعی از خصائص و موقعیت جامعه خودشان است . . . روشنفکران داخل فشار دستگاه حاکمه را روی روش خود حس میکنند و از فساد و انحطاط جامعه و محرومیت اکثریت جامعه آگاه میشوند . با اینهمه خطر بیکه روشنفکران داخلی را نیز تهدید میکند بریدن از توده ها و بیگانه شدن با اکثریت محروم است . . . روشنفکر جوان خارج از کشور که ناعیه مبارزه دارد یا طعمه راه و رسم حزب توده ، میشود یا بسازمانهاییکه وجودشان مبتنی بر دفاع از چین است میپیوندند . در صورت اول زندگی در بوروکراسی یک سازمان جامد میگردد و در صورت دوم به موضع گیری در مقابل حزب توده و هیاهو و انقلابی نمائی وقت میگذرانند . وقتی چنین روشنفکری به مسائل داخلی میاندیشد در صدد است که از انقلاب چین نمونه ای در کشورش پیاده کند و وقتی که جسارت بخرج داده و در صدد تحقق افکارش بر میاید با ناسازگاری محیط و عدم قابلیت انطباق تئوری با عمل روبرو شده و سر میخورد و بجای خود مینشیند . این خطری نیست که فقط روشنفکر خارج از کشور را تهدید کند بلکه هر روشنفکری را که در درک عمیق مسائل جامعه ما قصور ورزیده و پایبند آموخته های نظری خویش باشد با چنین سرخوردگی یا س آوری روبرو میسازد . " (آنچه یک انقلابی باید بداند ، ص ۲۱ ، تاکید از ماست)

این تصویر اوضاع خارج از کشور در قبل از شروع مبارزه مسلحانه ، در این سالهای بعد از شروع مبارزه مسلحانه و همسو با آن تغییر عظیمی کرده ولی بهر حال شرایط دوری از عمل انقلابی ، خطر ذهنی گرائی و عدم قابلیت انطباق تئوری با عمل ، بشدت بسیار زیاد در خارج از کشور ، و در مواردی در داخل کشور ، دقیقاً مطابق گفته های رفیق فراهانی ، هنوز هم وجود دارد .

پایه این مسائل " خارج از کشوری " شرایط معین ماست . روشنفکرانی که در اپوزیسیون با رژیم خائن شاه قرار دارند ، در خارج از کشور ، دارای یک امنیت منفی بسیار مهم میباشند که در مواردی تعیین کننده است

و انهم در بودن آنها از میدان عمل انقلابی، از حرکت و تماس مستقیم و بلاواسطه با توده خلق است. شناخت این روشنفکران از شرایط میدان عمل انقلابی - تا زمانیکه اینچنین در خارج از کشور قرار دارند - فقط میتواند از طریق واسطه‌ها، کانال نیروهای باشد که خود بگونه سازمان داده شده، مستقیماً درگیر این میدان اثر و خون میباشند. زیرا شناخت از حرکت اجتماعی، از انقلاب، احتیاج به حرکت در پراتیک اجتماعی دارد. "شناخت انسانها بطور عمده به فعالیت آنها در تولید مادی وابسته است. در جریان این فعالیت تولید فسانها رفته رفته پدیدهای طبیعت، خواص و قانونبندهای طبیعت و مناسبات میان انسان و طبیعت را درک میکند. . . . در تمام جوامع طبقاتی اعضا، طبقات مختلف جامعه نیز باشکال گوناگون با یکدیگر مناسبات تولیدی معینی برقرار میسازند و بفعالیت تولیدی در جهت حل مسائل زندگی مادی انسانها میپردازند. اینست سرچشمه اصلی تکامل شناخت بشر" (مائوتسهدون، درباره عمل، ص ۲-۱)

ولی در خارج از کشور امکان اینچنین حرکتی برای شناخت روشنفکر ایرانی از اوضاع کشور وجود ندارد، راه کسب شناخت از حرکت خلق، خواسته‌های خلق و طبقات زحمتکش ایران برای روشنفکران خارج از کشور، یک راه بلاواسطه نیست. همانطور که برای گروهی هم که در داخل کشور باشد و در فعالیت مبارزاتی جدی ای شرکت نداشته باشد، بعلمت همین فقدان پراتیک اجتماعی، امکان شناخت صحیح از ویژگیهای انقلاب ایران موجود نیست. در نتیجه این شرایط عینی منفی، بسیاری از روشنفکران خارج از کشور دچار انگیزه حرکتی بسوی ذهنی گری میشوند. در حقیقت برای این روشنفکران دو راه بیشتر وجود ندارد. یا حقایق را در تحلیل نهائی، از طریق انقلابیون داخل کشور که در میدان عمل و در تماس بلاواسطه با توده‌ها و با معک ابزار و اصول عام‌تئوریک اختیار کنند و یا حقایق جامعه ایران را بیپرده در زیر کتابها جستجو نمایند، خواه این کتابها نوشته‌های مارکس و لنین و مائوتسهدون باشد (که دارای اعتبار تئوریک هستند) و خواه - از آن بدتر - حقایق جامعه ایران را از هجویات نجویده "تئوریک" متعلق به "مارکسیست‌نمیستهای" اروپائی و امریکائی بعاریت بگیرند و بعنوان تراوشات مغزهای نابغه بخورد جماعتی بی‌تجربه بدهند.

اساساً شناخت علمی از پدیدهای اجتماعی بر مبنای دو عامل عمده که باید همیشه در کنار هم موجود باشند قابل حصول است: ابزار تئوریک و فاکتهای اجتماعی مربوطه. هرگاه یکی از این دو عامل بحد کافی نباشد در شناخت ما انحراف بوجود میآید. در صورت فقدان نسبی ابزار تئوریک، شناخت حاصله غیر علمی و در صورت فقدان نسبی فاکتهای اجتماعی مربوطه، شناخت حاصله اساساً ذهنی، غیر علمی و ناکامل خواهد بود. ابزار تئوریک که در پروسه مطالعه نظری بدست میآید در ابتدا بشناختی دکاماتیک منجر میگردد. فاکتهای اجتماعی مربوطه به یک زمینه معین مبارزات طبقاتی و اجتماعی، در ابتدا و عمدتاً از طریق شرکت در پراتیک اجتماعی مربوطه قابل دسترسی هستند.

اما نیروهای خارج از کشور و حتی نیروهای درون جامعه که در پراتیک مبارزه شرکت ندارند، فاکتهای اجتماعی ایران را بجز در کلیات (و انهم اکثراً بشکل آمار و ارقام) در اختیار ندارند. بنابراین، این نیروها قادر نخواهند بود که مستقیماً و بر پایه حرکت و مطالعه خودشان بشناختی علمی و منطبق با واقعیت، از مسائل انقلاب و مبارزات طبقاتی برسند. نتیجتاً برای اینکه این نیروها بتوانند بشناختی علمی از اینگونه مسائل بدست آورند، آنها مجبور هستند که از سازمانهای انقلابی درگیر در مبارزه انقلابی یاری طلبیده و به آنها متکی باشند.

نزد اشتیم میگفتیم که در خارج از کشور که میدان تعاس با توده موجود نیست و همین طور برای آنها تیکه در داخل ایرانند ولی با عمل انقلابی رابطه‌ای ندارند، زمینه ارتباط منطقی بین لازم و ملزوم - عمل و تئوری بهم میخورد و گره‌گام‌های بینشی انحرافی‌ای امکان ظهور و احتمالاً رشد میابند. این روشنفکران برباطه با عمل دوراه بیشتر در پیشند آرند.

راه اول اینست که حد خود بشناسند بدانند در شرایط خاص خود تا چه حد امکان شناخت از واقعیت‌ها جامعشان را - بطور مستقیم - در اختیار دارند. و نتیجتاً برای کسب شناخت از واقعیت‌ها جامعه خود، تا بر پایه آن واقعیت‌ها از تئوری انقلابی و عمل انقلابی تصویری بدست آید، به کانال نیروهای انقلابی درگیر در میدان عمل در رابطه با واقعیت‌ها تکیه نمایند. این راه درستی است ولی قبول اینچنین "واسطه‌های" در حقیقت بمعنای اعتراف به نقشی ثانوی برای نیروهای خارج از کشوری است، که برای بسیاری از نیروهای خارج از کشور مخصوصاً انجاءهاییکه خود خواهیها و خود بزرگ بینی‌های خود و بورژوازی غالب است، اجرای این کار امریست بسیار نزدیک به محال.

راه دوم، اگر تا عمدتاً بخاطر همین غلبه علائق خود و بورژوازی پدید میاید، رهروان این راه بدون داشتن ارتباط مستقیم با توده و درگیری در عمل، میخواهند رهبران جنبش باشند و "توده‌ها را تا پیروزی هدایت نمایند". اکثریت این روشنفکران با ادعای قبول مارکسیسم لنینیسم ابراز وجود میکنند، اینها با مفاهیم و مقولات علمی جمله سازی مینمایند، و در عین حال از ماتریالیسم دم میزنند. این گروه با مبارزه مسلحانه انقلابی که در ایران در جریان است مخالفت میکنند، و در موارد بسیار زیاد - همانطور که در این نوشته نمونه‌هایی از آن را خواهیم آورد - با انقلابیون ایران دشمنی میکنند. اما در هر صورت این گروه بر اثبات مدعایش احتیاج به "دلیل" دارد. سؤال اساسی ایکه در مقابل این گروه قرار میگیرد اینست که مبنای مخالفت با مبارزه مسلحانه چیست؟ در جواب باین سؤال دوراه بیشتر وجود ندارد، که بسته به موقعیتی که در آن قرار میگیرند، و در نظر مختلف ارائه میشود، در حقیقت از دوراه مختلف جواب داده میشود. نظر اول - اینست که اصولاً این رابطه تئوری و عمل را نفی کند و صاف و ساده یک ایده آلیست رویارو و عربان شوند. این دسته معمولاً جوابهای "تئوریک" خود را از نوشته‌های لنین استخراج میکنند و باز در همین استخراج هم بیشتر به نوشته داهیانه لنین "چه باید کرد؟" میچسبند. اگر به آنها بگوئید که ما از شرایط مشخص ایران صحبت می‌کنیم، فریاد بر خواهند آورد که بمفکرات توهین شد، اصول عام نفسی نمیشوند.

همینها هستند که "اصول عام" را بجای همه چیز می‌گذارند و در حالیکه خودشان هم کهنگاه می‌جویند این اصل عام لنینی را طوطی وار ادا کنند که "مارکسیسم، یعنی تحلیل مشخص از شرایط مشخص"، همین ایده آلیستها و فیحانه و بیشتر از آن ابلهانه شرایط مشخص را نفی کرده و به مسخره میگیرند. آنها در بهترین حالت عامترین تجریدات تاریخ انقلابیهای گذشته را طوطی وار بیان کرده و فراموش میکنند که آن تجریدات نیز فقط در رابطه با تاریخ حقیقی انسانها معنی پیدا میکند.

"انجا که در زندگی حقیقی حدس زدن تمام میشود، انجا که علم مثبت حقیقی بیان فعالیت عطفی بیان روند عطفی تکامل انسانها آغاز میگردد، حرف زدن توخالی در مورد آگاهی متوقف شده و دانش حقیقی میبایست جایگزین را بگیرد. زمانی که حقیقت ترسیم میشود فلسفه محل وجودی خود را بمثابه یک شاخه فعالیت مستقل

از دست میدهد و در بهترین حالت جای آن با جمع بندی غامضترین نتایج و تجریداتی گرفته میشوند که از مشاهده انکشافات تاریخی بشر بدست آمده اند . اگر این تجریدات جدا از تاریخ حقیقت در نظر گرفته شوند بهیچ عنوانی هیچ ارزشی در خود ندارند . " (مارکس و انگلس، ایده‌تولوژی العالی ، فصل مربوط به فوئرباخ)

لنین برای شرایط مشخص روسیه در یک مرحله معین شیوه‌های معینی را فرموله میکرد که شرایط مشخص روسیه آن زمان آنها را عرضه میکردند ولی لنین هم معتقد نبود که شیوه‌های دیگر مبارزه نفی شده‌اند . در پروسه انقلاب روسیه زمانیکه مبارزه مسلحانه ، جنگ چریک شهری - در روسیه - براه افتاد ، بسیاری از درون حزب و از خارج حزب با آن مخالفت کردند . اینجا نیز لنین (مولف چه باید کرد ؟) بود که در دفاع از مبارزه مسلحانه نوشت " تانیا مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد بیک برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است . بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی ، هر گونه بحثی در این باره بمعنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است . در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه با شرایط مختلف سیاسی ، فرهنگ ملی ، شرایط زندگی و غیره ، اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته ، عمده میشوند و طبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجه دوم و درجات پائین تر اهمیت قرار دارند ، تغییر می‌یابند . هر کوششی در رد یا تایید شکلی از مبارزه ، بدون توجه عمیق بموقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش بمعنای‌ها کردن چارچوب مارکسیسم است " .

(لنین ، جنگ پارتیزانی)

بخش دو

پروسه تکوین تئوری انقلاب

تئوری انقلابی نه از درون ذهن افراد بلکه از درون خود حرکت مبارزاتی شکل میگیرد. این بدین معنی نیست که "تئوریها" در ذهن افراد جا نمیگیرند بلکه بدین معنی است که بقول مارکس "اول عمل بود" (گاپیتال، نقل از فاوست) حرکات اجتماعی ایکه منعکسکننده تضادهای طبقاتی تاثیرگذارند بر یک جامعه هستند در ادامه حرکت خود راه حلهای خود را نیز عرضه مینمایند.

"نوع بشر رسالتهایی را برای خود تعیین میکند که قادر به حلشان باشد چرا که مطالعه دقیقتر نشان خواهد داد که خود یک مسئله فقط زمانی بروز میکند که شرایط مادی حل آن یا از قبل وجود دارند و یا حداقل در حال تکوین میباشند." (کارل مارکس مقدمه بر نقد بر اقتصاد سیاسی)

در جامعه طبقاتی پدیدههای بیشمار و تضادهای طبقاتی بیشمار وجود دارد. انگیزه حرکات اجتماعی همین عطش تضادهای اجتماعیهست که بلا استثنا دارای قانونبندهای مشخص خویش میباشند. شناخت از این تضادها در جهت و در ضمن حرکت برای سوار شدن بر آنها برای تغییر جهان بمنفع بشر، موضوع مائتریالیسم دیالکتیک و مائتریالیسم تاریخی است. انگلس در نوشتههای در مورد "نقدی بر اقتصاد سیاسی کارل مارکس" در توضیح چگونگی کسب شناخت از پدیدههای اقتصادی - که در این نوشته موضوع بحث اوست روشن مارکس را چنین بیان میکند. "در این متد ما از اولین و سادهترین رابطهای که در تاریخ و در واقع با ما روبرو میشوند مینماییم. بنابراین در اینجا از اولین رابطه اقتصادی ایکه میتوان یافت (اغاز میکنیم) ما این رابطه را ارزیابی مینماییم. همین وجود یک رابطه گدایه از وجود دو طرف است، که بیکدیگر مربوطند هر کدام از این دو طرف بدتنهایی در نظر گرفته میشوند که ما را به اینکه آنها چگونه با یکدیگر رفتار مینمایند، رابطه داخلی متقابل آنها میکشاند. تضادهایی منتج میشوند که نیاز به حل دارند اما از آنجا که ما یک پروسه مجرد فکری را که فقط در سرهای ما وجود داشته باشند در نظر نگرفته و بلکه یک اتفاق واقعی را که عملاً در زمان معینی حادث شده و یا در حال حادث شدن است، در نظر داریم، این تضادها نیز در عمل حادث شدهاند و محتملاً راه حلهای خود را نیز یافتهاند. ما طبیعت این راه حلها را جستجو کرده و کشف خواهیم کرد که این راه حلها توسط استقرار روابط جدیدی ارائه شدهاند که ما میباید دو طرف متقابل آن را شامل دهیم و الی غیرانتهایه." (تأکید اخیری از ماست)

پس هر حرکت اجتماعی بشر بخشی از این تضادهای موجود اجتماعی و نحوه عطش آنرا را متبلور میکند که اگر انسانهایی که در تماس نزدیک با آن پدیده معین قرار میگیرند بتوانند تمیز دهند چه تضادهایی و چه مکانیزمهایی عامل یک حرکت معین در یک جامعه معین در یک زمان معین است، آنها باید بتوانند به قانونبندهای مشخص آن تضاد دست یابند، باید قادر باشند که آن مکانیزمها را جمع بندی کرده و جهت حرکت آیند را در آن مورد معین روشن سازند و بسته به درجه اهمیت آن تضادها، تاثیراتشان را بر کل جامعه بسنجند.

مارکسیسم لنینیسم قوانین حرکت جوامع بشری را توسط تحلیل مشخص از شرایط مشخص جایز و نافذ میدانند. یعنی این قوانین را از بطن تاریخ واقع و حادث بیرون میکشد. این قوانین عام در همه جوامع بشری به نسبتی که، و تا آنجا که عوامل و عناصر آن تضادها و شرایط لازم برای وجود و حرکت آنها موجود باشد، عمل میکنند. جوابهای همگون میدهند و درست کشف همین واقعیت است که سوسیالیسم را به علم تبدیل میکند. اما برای درک این که کدام یک از این قوانین در یک لحظه معین تاریخی در حال حرکتند، کدامیک از این قوانین در یک شرایط معین باید مورد استفاده قرار گیرند، دیگر "کتابهای تئوریک" راهنما و جوابگوی ما نخواهند بود، بلکه مطالعه مشخص، عمل، تبدیل و تبادل با پدیده است، که راهنمای ما میباشد. چرا که مطالعه مشخص جز در عمل حاصل نمیشود. "زندگی اجتماعی (امری) اساساً عملی است. تمام رموزی که تئوری را به عرفان منحرف میکند، حل تعقلی خود را در عمل انسان و در درک این عمل در مییابند." (گارل مارکس، تزهشتم از تزهائی درباره فوئرباخ، تاکید از مارکس)

اینچنین است که مبینیم دست یابی انسانها به تئوری انقلاب، پروسه ایست عملی و اجتماعی و نه پروسه ای ذهنی و فردی. همیشه این جریانات تاریخی هستند که در ادامه حرکت خود راه حلهای مشخص خود را عرضه کرده اند، شکستهای تاریخی و تجارب کوناگون، رهبران مختلف و تزههای مختلف همیشه وجود داشته اند. اما چگونه بود که یک "راه حل" انقلابی برای یک جامعه معین شکل گرفته است؟ آیا هرگز هیچ یک فرد "نابغه" یا باهوشی بود که راه حل قضیه را آماده و از قبل دانسته داشته؟ حتی یک نمونه تاریخی وجود ندارد که اینچنین ادعائی را تایید کند. زمانیکه تضادهای طبقاتی جامعه شدت مییابند، مبارزات طبقاتی منعکس کننده آنان نیز رشد و وسعت میگیرند، اما این مبارزات طبقاتی، هر مبارزه طبقاتی ای، یک مبارزه سیاسی است. در پروسه رشد تضادهای طبقاتی است که ایده الهیها، خواستها، اهداف و نظرات کوناگونی از گوشه و کنار برای راهیابی ارائه میشوند که همگی آنها رنگهای طبقاتی مشخص خود را دارند و در ادامه حرکتشان میباید بتوانند طبقات مربوطه جامعهشان را بدور خود بسیج کنند.

این برای حال حاضر از بحث ما خارج است که خواستهای طبقاتی کوناگون در چه پوششهایی و تحت لوای چگونه ایده آلهائی خود را مطرح میکنند. مذهب، خدا، وطن و حتی طبقه کارگر و ضافع عالیهاش میتوانند پوششهایی برای حرکات اجتماعی مختلف باشند.

توضیح این نظرات، از زاویه دید ماتریالیسم تاریخی در پرتو تضادهای زندگی مادی و تضاد موجود بین نیروهای مولده اجتماعی و روابط تولیدی بیان میگرد. مارکس میگوید که "نوع بشر رسالتهایی را برای خود تعیین میکند که قادر به حلشان باشد چرا که مطالعه دقیقتر همیشه نشان خواهد داد که بود یک مسئله فقط زمانی بروز میکند که شرایط مادی حل آن یا از قبل وجود دارند و یا حد افد در حال تکوین میباشند." ولی آیا این بدان معنی است که هیچ تئوری و هیچ نظریه ای در درون جامعه ظهور نخواهد کرد که از این قانون عدول نماید؟ بنظر ما اینچنین نظراتی مسلماً در درون جامعه ظهور میکنند. همیشه انسانهایی خواهند بود که بعقل کوناگون نظرات و "تئوریهائی" را بدون رابطه با شرایط مشخص جامعهشان مطرح میکنند. اصولاً هیچگونه نظریه و تئوری ای نخواهد بود که بتواند از همان ابتدا بدون عبور از صیقل این مبارزه طبقاتی، جهت حرکت صحیح خود را پیدا نماید. این جریانهای تاریخی، شکستها و پیروزیهای توده متحرک است که در جهتی که تاریخ و حرکت طبقاتی تعیین میکند، در طی یک پروسه طولانی و متحول راه حل

مشخص خود را عرضه میکند و هر چه را که با ضرورتها و خواستها و حرکت تاریخیش مطابقت ندارد بکار
 میزند. حرکات و نظرات و جریانهای که در مقابل جبر تاریخ میایستند، دیر یا زود بشکست و سرخوردگی
 دچار میشوند. مطالعه تاریخ بشر با نشان میدهد که زمانی که یک تحول اجتماعی در دستور کار تاریخ
 قرار میگیرد، شکستهای مرحله اول لحظه ای فقط میتوانند برای دوران کوتاهی وقوع آن تحول را به تعویق
 بیاورد. پس از هر شکست لحظه ای که بیک طبقه رشد یابنده وارد میآید، این طبقه خود را تجدید
 قوا نموده و دوباره با نیروی بس مطمئن تر و قویتر یا بعرضه مبارزه اجتماعی و ایفای رسالت خود میگذارد.
 باز هم تاریخ با نشان میدهد که همیشه روشنفرانی هستند که این تجارب تاریخی را جمع بندی کرده و
 راههای صحیحتر و قابل انطباقتر با شرایط جامعه تحول را در مییابند. و بدینگونه تئوری انقلاب در این
 پروسه مبارزه اجتماعی طبقه انقلابی تکامل مییابد. برای روشنفکر انقلابی "سلسله زنجیر تفکر باید با همان
 چیزی شروع شود که این تاریخ با آن شروع میشود و ادامه بعدی آن (تفکر) هیچ چیز نخواهد بود مگر
 انعکاس اینهوار آن روند تاریخی در تجرید و در شکل متناسب تئوریک. یک انعکاس اینهوار تصحیح شده
 ولی تصحیح شده بر طبق قوانینی که توسط خود روند واقعی تاریخی ارائه شده است که در آن هر عاملی
 را میتوان در رسیده ترین نقطه تکاملیش، در شکل کلاسیک منظور داشت." (فردریک انگلس، در مورد نقدی
 بر اقتصاد سیاسی)

همچنین تاریخ جهان با نشان میدهد که تجرید مسائل اجتماعی، جمع بندی، فرموله کردن و ارائه و
 اشاعه تئوری انقلاب همیشه رسالت تاریخی روشنفکر انقلابی بوده است و عبارت دیگر در تمام تاریخ جهان
 همیشه عذایری بوده اند که پروسه حرکت مبارزاتی جامعه خود را تجرید کرده، جمع بندی کرده، فرموله کرده
 و عبارت دیگر راه مبارزاتین را کشف میکنند، پروسه مبارزاتی در ادامه حرکت خود در تحت لوای مبارزه
 جهت یافته اش، پیروزی دست مییابد. انقلابات پیروزمند در روسیه تزاری، چین، کوبا، ویتنام و غیره
 همگی شاهد های زنده و پرشوری بر اینچنین روند حرکتی میباشند.

مثلا انقلاب بلشویکی را در نظر بگیریم. آیا لنین عناصر و اجزاء نظراتش را چگونه کسب میکرد؟ مسلما
 لنین در مطالعه نظری آثار مارکس و انگلس و دیگر نوشته های موجود مارکسیستی کوشش فراوانی بخرج میداد.
 لنین باین اصل معتقد بود که "از انوعقی که سوسیالیسم به علم تبدیل شده است ایجاب میکند که با آن
 چون علم رفتار کنند یعنی آن را مورد مطالعه قرار دهند." (لنین، نقل قول از انگلس در چه باید کرد؟)
 ولی اصولا این مطالعه نظری در چه پروسه ای قابل جذب بوده؟ آیا اصولا لنین هرگز میتواند جدا از
 مبارزه ای که در آن پیگیرانه شرکت میکرد، بدرک اهمیت واقعی مارکسیسم ناظر شود؟ اصولا درک و فهم مسائلی
 که در نوشته های کلاسیک، در تحلیلهای تاریخهای گذشته و یا مبارزات طبقاتی گذشته وجود دارند تنها
 در سطحی برای مطالعه قابل دسترس هستند که او در پروسه مبارزه خودش، در تجربه مشخص خود، با
 پدیده مورد مطالعه رابطه برقرار کرده باشد. نگاه، و فقط آنگاه است که تازه عناصری که از مطالعه نظری
 نیز یاری میجویند و به شناخت تئوریک اهمیت میدهند، قادر خواهند بود که در جهت پیشبرد مبارزه راهیابی
 کنند.

لنین از دوران دانشگاهیش در مبارزات روسیه شرکت کرد، در ایجاد محافل مطالعاتی مارکسیستی و
 محافل کارگری دانشجویی شرکت داشت، لنین پایه گذار گروه اتحاد مبارزه بود. اما در دورانیکه لنین در
 این محافل شرکت میکرد و در رشد و عمق جنبش مارکسیستی روسیه میکوشید، او از آن امکاناتی برخوردار

نبود که بخاطر سابقه مبارزاتی و ... بدست میاید . این گروهها و محافل مختلف موجود در روسیه نیز کار لنین نبودند . رشد تضادهای درونی جامعه و شرایط مشخص اجتماعی روسیه در اواخر قرن نوزدهم ، رسالت معینی را بعهده روشنفکران این کشور میگذارد که تظاهر خارجی آن ، عناصری بودند که معتقد به مارکسیسم ، در خدمت ایفای رسالت خود حرکت میکردند .

اهمیت لنین در این بود که او بهتر از تمام مبارزین دیگری که در آن دوره در روسیه فعالیت میکردند ، قادر بود که مارکسیسم را بشرایط مشخص روسیه تزاری انطباق دهد . لنین همیشه تحلیل مشخص از شرایط مشخص را در مد نظر داشت و بهمین دلیل قادر بود که با استفاده از ابزار ایده ثورژیک طبقه کارگر (که عمدتاً در مطالعه نظری تئوری حاصل میشود) راه حلهای مشخص برای مسائل مشخص ارائه دهد . باز هم سؤال میکنیم ، آیا لنین قادر بود که در ۱۹۰۵ ، "امپریالیسم ، آخرین مرحله سرمایه داری " ، "دولت و انقلاب " و "تزهای آوریل " و ... را برشته تحریر درآورد ؟ آیا او قادر بود که در ۱۹۰۲ ، نوشته "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی " را بنویسد ؟ بطور وضوح جواب منفی است . در زمانیکه گروههای مختلف سوسیال دموکراسی موجود بوده و در سطوح مختلف و باشکال گوناگون در جهت تلفیق مبارزه سوسیالیستی با مبارزات کارگری هستند ، در زمانیکه این مبارزات با تمام مشخصات زیربنائی و روینائی خود سازمان یافتن ، همگون شدن و رشد کیفی خود را طلب میکنند ، لنین "چه باید کرد ؟ " را در جواب باین شرایط مشخص و موجود برشته تحریر در میآورد . همین طور است نوشتن "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی " در سال ۱۹۰۵ و همین طور است "تزهای آوریل " در آوریل ۱۹۱۷ .

و چگونه شد که این تئوریهها پذیرفته میشدند ؟ چگونه بود که نظرات لنین ، بلشویسم ، در روسیه تزاری غالب شدند ؟ مگر نه این بود که دهها و صدها و هزاران نظر دیگر نیز ارائه میشدند و همگی نیز ادعای صحت و رسالت تاریخی داشتند ؟ نکته در این بود که این تزهها ، در عمل ، صحت خود را ثابت میکردند . معیار صحت تئوریههای لنین ، پیروزیهای درخشانی است که انقلاب سوسیالیستی در روسیه تزاری در تحت رهبری نظرات او بدست آوردند . "مسئله اینکه آیا تفکر انسانی از حقیقت عینی برخوردار هست یا نه ، یک سؤال تئوریک نبوده بلکه یک سؤال عملی است . انسان باید در عمل ، صحت تفکرش یعنی واقعیت و توانایی و از این جانب بودن تفکرش را به ثبوت برساند . مجادله بر سر واقعیت یا عدم واقعیت تفکری که جدا از عمل است یک مسئله صرفاً اسکولاستیک است . " (مارکس ، نزدوم از تزهائی درباره فوئرباخ)

تئوریهسینهای "بیعمل " اینگونه پیرویه شناختی را قبول ندارند زیرا اکثر موارد پیرویه شناخت در ذهن این افراد چیزی بیش از یک تعلیمات مکتب خانهای نیست . ما در توضیح جزوه پویا نشان خواهیم داد که او چگونه در بحث بر سر رد یا قبول مبارزه مسلحانه فقط به نقل قولهای بریده بریده ای از متفکرین مارکسیسم و تحریف آنها میپردازد . بنابراین ، از تجزیه و تحلیل نوشته پویا میتوان بخوبی نتیجه گرفت که او برابطه دیالکتیکی عمل و تئوری اعتقاد ندارد ولی او بهمین اندازه قناعت نکرده بلکه مشخصاً در این مورد نیز بحث میکند .

پویا یک جمله مشهور انگلس را بنقل از "چه باید کرد ؟ " میآورد که ما نیز در صفحات گذشته از آن یاد کردیم . او نقل قول میآورد که "وظیفه پیشوایان بویژه عبارت از آن خواهد بود که در تمام مسائل تئوریک پیش از پیش ذهن خود را روشن سازند ، بیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق بجهان بینی کهنه

آزاد کردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موثقی که بعلم تبدیل شده است، ایجاب میکند که با آن چون علم رفتار کنند، یعنی انرا مورد مطالعه قرار دهند. این خود آگاهی را که بدین طریق حاصل شده و بطور روز افزونی در حال ضیاء و روشنی است، باید در بین توده های کارگر با جدیتی هر چه تعاضد پراکنده نمود و سازمان حزب و سازمان اتحادیه ها را، هر چه بیشتر فشرده و محکم ساخت. (نقل قول از پویا، ص ۸۱)

بینیم پویا چه بلایی بر سر این عبارت صحیح می آورد. او این عبارت را برداشته، بخش بخش میکند، از آن توجیهی برای جدائی پروسه تئوری و عمل ساخته، ابتدا وانها، اول و آخر میسازد و بالنهایه توجیهی برای اپورتونیستها و پرگوبان بیعمل میسازد که بنشینند و بدون شرکت در مبارزه به "مطالعه" بپردازند و آن هم تحت عنوان رهنمود لنین در "چه باید کرد؟". پویا بلافاصله پس از نقل قول فوق الذکر از خودش می آورد که:

"پس ما باید، ابتدا خود این علم را بیاموزیم تا بعد بتوانیم بکارگزارانش بیاموزیم و میبینید که اگر در بخش دوم این جریان، کلا همان پس معرکه است بیدلیل نیست، فقر و اشفتگی تئوریک، ما را به چنین روزی انداخته است." (ص ۸۲)

ما در اینکه کلاه پویا در پس معرکه است شکی نداریم ولی فقر و اشفتگی تئوریک پویا را تنها دلیل آن نمی دانیم، او علاوه بر اینکه گرفتار فقر و اشفتگی شدید تئوریک است، در کتاب اپورتونیسم و بیعطفی همسم در غلطی است. از ترکیب این دو است که کلاهش در پس معرکه است. بهر حال برگردیم توضیح اصل قضیه.

انگلس میگوید سوسیالیسم علمی را باید انوقت، باید این تئوری را مطالعه کرد، این شناخت که بطور روز افزونی زیاد میشود باید در بین توده های کارگر نیز اشاعت داده شود. ولی جمله انگلس را ریز و رو کنید اثری نخواهید یافت از اینکه این پروسه شناخت و مطالعه از پروسه مبارزه جداست و باز اثری نخواهید یافت از اینکه او برای مطالعه و مبارزه، "اول" و "بعد" میگذارد. زندگی انگلس و مارکس لنین و تمام متفکرین و معتقدین به مارکسیسم لنینیسم همگی شاهد های پرشوری از تلفیق تئوری و عمل میباشند. آنها مطالعه میکردند ولی در بحث مورد مطالعه شان میزیستند، مبارزه میکردند و اصولا مطالعه شان بالنهایه مطالعه واقعیت زنده و جاندار بود. ما در صفحات گذشته بتاریخ مبارزات لنین اشاره ای کردیم. بد نیست کمی هم در مورد مارکس و انگلس صحبت کنیم و بینیم این "اول" و "بعد" پویا در زندگی آنها وجود داشت یا نه.

پویا جمله فوق را با تحریف در نقل قولی از انگلس پیش کشید. ما نیز، نقل قولی از انگلس در مورد زندگی او و رفیق همزمش مارکس می آوریم. این جمله در مقدمه ای بر "ایدئولوژی العانی" نوشته متروک مارکس و انگلس آمده است. او میخواهد توضیح بدهد که چرا آنها اقدام به تنظیم این کتاب کردند. انگلس میگوید:

"در آن زمان هر دو ما عمیقاً در جنبش سیاسی درگیر بوده و تا حدودی نیز در نباله روانی را در جهان تعلیم دید، و مخصوصاً آلمان غربی داشته و از تعانیهای فراوانی با پرولتاریای سازمان یافته برخوردار بودیم. وظیفه ما بود که پایه علمی ای برای نظراتمان ارائه دهیم اما بهمان اندازه نیز برای ما مهم بود که پرولتاریای اروپا و در درجه اول العانی را با اعتقاد خود جلب کنیم." (م. آ. مارکس و انگلس، جلد ۱۱، انگلیسی، ص ۳۴۵)

مارکس که بایه گذار این علم بود در مبارزات مختلف شرکت فعال میکرد و در حین مبارزه بمطالعه مبرداخت. ما برای اینکه در این مورد بحثهای ناصحیح فراوانی وجود دارند نقل قول بسیار طولانی از لنین در مورد زندگی و مبارزه مارکس را مهم میدانیم. لنین در مقاله‌ای که در مورد کار مارکس نوشت، بعد از توضیح زندگی خصوصی و بعضی فعالیت‌های اولیه او و اینکه اجباراً برای تهیه یک روزنامه را در یگال از آلمان بیاریس مسافرت میکند، چنین ادامه میدهد.

"در سپتامبر ۱۸۴۴ فردریک انگلس برای چند روزی بیاریس آمد و از آن زمان بی‌عده نزد یکدیگر در وقت مارکس شد. هر دو در آنجا در زندگی جوانان گروه‌های انقلابی آن زمان در بیاریس شرکت فعال داشتند (که در این مورد در لنین پرودون اهمیت خاصی دارد که مارکس در اثرش بنام فقر فلسفه، ۱۸۴۷، آنرا کاملاً ناپود کرد) و (هر دو در آنجا) با سرسختی با دگرینه‌های متنوع سوسیالیسم خورد و بورژوازی مبارزه کردند و تئوری و تاکسیک‌های انقلابی سوسیالیسم پرولتاریائی یا کمونیسم (مارکسیسم) را بنا کردند. در ۱۸۴۵، بنا بر درخواست مصرانه حکومت پروسیا مارکس از بیاریس بعنوان یک نازلی خطرناک اخراج شد. او به بدوکل نقل مکان کرد. در بهار ۱۸۴۷ مارکس انگلس بیک سازمان مخفی تبلیغاتی بنام اتحادیه کمونیستی پیوستند. آنها دفتر بسیار مهمی در دومین شکره این اتحادیه (لندن، نوامبر ۱۸۴۷) ایفا نمودند و بنا بتقاضای آن، اثر مشهور خود مانیفست حزب کمونیست را تهیه کردند که در فوریه ۱۸۴۸ منتشر شد. این اثر با روشنائی و درخشندگی فوق‌العاده‌ای چارچوب‌های جهان بینی نوین، ماتریالیسم بدست و استوار را توضیح میدهد که در عین حال زمینه زندگی اجتماعی و یانکیک‌بمشابه عمیقترین و همه‌جانبه‌ترین مرام تضاد، تئوری، مبارزه طبقاتی و نقش انقلابی جهانی تاریخی پرولتاریا و خالق جامعه نوین کمونیستی - را در بر میگیرد.

زمانیکه انقلاب فوریه ۱۸۴۸ اتفاق افتاد، مارکس از بلژیک اخراج شد. او از آنجا بیاریس برگشت، که از آنجا نیز پس از انقلاب مارس ۱۸۴۸، به گس در آلمان رفت. در آنجا نشریه "نیوراینیش زیتونگ" از اولین ژوئن ۱۸۴۸ تا می ۱۸۴۹ منتشر شد. مارکس سردبیر این نشریه بود. تئوری نوین بطرز درخشانی توسط ژوند و مایح انقلابی ۴۹ - ۱۸۴۸ تأیید شد. همچنان که از آن زمان تا کنون نیز توسط تمام جنبش‌های پرولتاری و دموکراتیک در تمام کشورهای جهان تأیید شده است. ضد انقلاب پیروز در ابتدا توطئه بمحاکمه کشیدن مارکس را براه انداخت (او در ۹ فوریه ۱۸۴۹ تبرئه شد) و سپس وی را از آلمان اخراج نمود. (۱۶ می ۱۸۴۹)

مارکس در ابتدا بیاریس رفت و از آنجا دوباره بعد از تظاهرات ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ اخراج شد و سپس بلندن رفت و جائیکه تا روز مرگ در آنجا باقی ماند.

آنچنانکه مکاتبات مارکس و انگلس (منتشر شده در ۱۹۱۳) نشان میدهند زندگی او به عنوان یک تنبیدی سیاسی بسیار مشک بود. مارکس و خانواده‌اش فقر و محنتناکی را تحمل میکردند. اگر بخاطر کمک‌های مالی مداوم و از خود گذشته انگلس نبود، مارکس نمیتوانست کتاب کاپیتال را تمام کرده و بالا‌اجبار بخاطر فقر و احتیاج از بین میرفت. علاوه بر آن،

مراهبا و گرایشات سوسیالیسم خورد، بورژوازی، بطور کلی سوسیالیسم غیر پرولتری که در آن دوران غالب بودند مارکس را با ادامه مبارزه مداوم و بی امان و گاهگاهی بدفع وحشیانه‌ترین و حیوانی‌ترین حملات شخصی علیه خودش (هروکت) مجبور میکرد. مارکس که از محافل تبعیدیهای سیاسی دوری میکرد، تئوری ماتریالیستی خود را در تعدادی از آثارش (۰۰۰) تامل داده و بیشتر سعی خود را صرف مطالعه اقتصاد سیاسی کرد. او این علم را توسط "نقدی بر اقتصاد سیاسی" (۱۸۵۹) و کاپیتال (جلد اول، ۱۸۶۷) انقلابی کرد (۰۰۰).

دوران تجدید فعالیت جنبشهای موقتیت در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ مارکس را بفعالیت علمی بازگرداند. در ۱۸۶۴ (۲۸ سپتامبر) اتحادیه بین انطالی کارگران، همان انترناسیونال اول مشهور، در لندن تاسیس شد. مارکس قلب و روح این اتحادیه بود. او مولف اولین خطابه اتحادیهو بسیاری از قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها و مانیفستهای آن بود. با متحد کردن جنبشهای کارگری کشورهای مختلف، با کوشش برای جهت دادن به اشکال مختلف سوسیالیسم غیر پرولتری، مافیل مارکسیستی (مازینی، پرودون، باکونین، نریس، یونیونیسیم لیبرال در انگلستان، ترلزلم‌ای لاسال بطرف راست در آلمان و غیره) و بردن بگنال فعالیت مشترک، با مبارزه علیه تئوریهای تمام این دسته‌ها و نظرات، مارکس یک تاکتیک واحد مبارزه پرولتری برای طبقه کارگر کشورهای مختلف را تامل داد. سیر از سقوط کون پاریس در ۱۸۷۱ - که مارکس تحلیل بسیار عمیق، شسته رفته، درخشان، موثر و انقلابی از آنرا در (جنگ داخلی در فرانسه - ۱۸۷۱) ارائه داد - و پس از آن شعبات باکونینیستها در انترناسیونال، ادامه کار آن سازمان در اروپا غیر ممکن شد. بعد از کنگره انترناسیونال در هیگ (۱۸۷۲) مارکس شورای عالی انترناسیونال را بدنیویورک منتقل کرد. انترناسیونال نقش تاریخی خود را بدست آورده بود. و راه را برای دوره‌ای از رشد بیاندازه وسیعتر جنبش کارگری در تمام کشورهای جهان باز کرده بود. در حقیقت، دوره‌ای که در آن جنبش وسعت یافت و احزاب کارگری سوسیالیستی تودهای در کشورهای ملی مختلف بوجود آمدند. (م.آ. لنین جلد اول، ص ۳۳-۳۱)

در مورد انگلستان نیز از زبان لنین می‌شنویم که:

"انگلس از ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۷ در بروکسل و پاریس زندگی کرد، کارهای علمی را با فعالیتهای عظمی در میان کارگران آلمانی در بروکسل و در پاریس تلفیق کرد. در اینجا مارکس و انگلس با اتحادیه مخفی کمونیستی آلمانی رابطه برقرار کرده و از طرف اتحادیه، مسئول شرح و بسط اصول اساسی سوسیالیسمی شدند که بنا نهاده بودند. بدینترتیب اثر مشهور مارکس و انگلس مانیفست حزب کمونیست، منتشره در ۱۸۴۸، بوجود آمد. این جزوه کوچک از بسیاری مجلدات (کتابها) بیشتر می‌آورد. تا باسروز، روحیه این (جزوه) تمامی پرولتاریای متشکک و جنگنده جهان متهدن را الهام بخش بود، و رهبری میکند. انقلاب ۱۸۴۸ که در ابتدا در فرانسه درگیر شده و سپس بدیگر کشورهای اروپای غربی توسعه یافت، مارکس و انگلس را بکشور بومیشان بازگردانید. اینجا، در پروس راینیش، آنها مسئولیت نشریه موقتیت "نیوراینیش زیتونگ" را که در گن منتشر میشد، بهعهده

گرفتند . این دور فیه قلب و روح تمام آرمانهای انقلابی و موکراتیک پرور اینیست بودند . آنها تا آخرین سنگر در دفاع از آزادی و منافع مردم علیه نیروهای ارتجاع جنگیدند . این روی (ارتجاع) همانطور که میدانیم موفقیت بدست آورد . "نوسو راینیش زیتونک" تعطیل شد . مارکس که در دوره تبعید تبعیت پروسی خود را از دست داده بود ، از ملکت اخراج شد . انگلس در قیامهای مسلحانه خلقی شرکت کرد و در سه نبرد برای آزادی جنگید و پس از شکست شورشها ، از طریق سویس بلندن فرار کرد . " (م . ا . لنین ، جلد اول ، ص ۶۴-۶۳) .

ما در اینجا ابتدا خیال نداریم که تمام جزئیات و دیگر فعالیتهای انقلابی مارکس و انگلس را به بحث بپردازیم و این نامل قوانهای نسبتا طولانی را نیز صرفا در جهت توضیح نوع برخورد مارکس و انگلس بعمل انقلابی بیان داشتهایم . مارکس و انگلس تئوری انقلابی را بنحوی جدا ناپذیری با عمل انقلابی مرتبط میدانستند . آنها برای مدت پنجاه سال تجارب بدست آمده در مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را جمع بنای کرده و برای سئوالاتی جواب ارائه میدادند که از درون برانیک مبارزه انقلابی برمیخواست و بدین ترتیب تئوری مارکسیستی را در همه جوانبش تکامل میدادند . و آنوقت پویا ، بعنوان مدعی مارکسیسم لنینیسم (و آنهم سیکه سنک تئوری را بسنه میرند) در همپائی و هم آوازی با عقب افتاده ترین بیعملان ، برای این پروسه ، "اول" و "دوم" تعیین میکند و میگوید "پس ما باید ابتدا خود این علم را بیاموزیم" . - درست همین پیش از ضد مارکسیستی است که باید توجه برای آنکسانی میشود که پویا معترف است "در زیر کتابها بدنبال فرمول انقلاب ایران" میکردند . "ما اینهمه وقت کجا بودیم ؟ یا توی خانه های تویی مان زیج نشسته بودیم یا زیر کتابها مان بدنبال فرمول انقلاب ایران میگشتیم . یا اهل عمل بودیم و برآستی جانبا ز وفداکار اما راهرا عوضی گرفته بودیم . یا اساسا ما را با عمل کاری نبود . " (ص ۱۲۵ ، تاکید از ما ست) .

دقیقا پروسه شناخت از زاویه دید پویا که در آن ، بین یاد گرفتن و مبارزه کردن ، یعنی تئوری و عمل ، فاصله میکند ارد ، همان چیز است که توجه کافی برای بیعملانی میشود که در این جمله از آنها یا سینه مایند . او دارد شرح حال خودش را بقلم خود بازگو میکند . کسی که قول کند "ما باید ابتدا خود این علم را بیاموزیم" ، طبیعتا می رود زیر کتابها بدنبال فرمول انقلاب ایران بگردد . و این کار را درست بخاطر رهنمود این مدعی "مارکسیسم لنینیسم" ، انجام میدهد ، و در مقابل این سئوال که چرا مبارزه نمیکنی ، این توجیه را دارد که پس از کشف فرمول در زیر کتابها ، دست مبارزه خواهد زد . "تا بعد بتواند بکارگزارش بیاموزد" . این "انقلابیون در زیر کتاب" ، این بیعملان هستند که بین تئوری و عمل ، خط جدائی میکنند ، آنها را بخش بخش میکنند و با تفرعن کندیده و مشغول کنند های هم میگویند آنها تیکه مبارزه میکنند ، اشتباه میکنند چرا که نشستنه اند در ابتدا مطالعه کنند و میبینید که اگر در بخش دوم این جریان ، کلا همان بس معرکه است بیدلیل نیست فقر و اشفتگی تئوریک ما را بچنین روزی انداخته است . " (ص ۸۲) با تعریف پویا ، "دو بخش" جریان "وجود دارد . بخش اول مطالعه در زیر کتابها است و چون چریکها اینگونه هستند مطالعه نکرده اند ، در "بخش دوم این جریان" کلا هشان پس معرکه است . این نظرات مدعی مارکسیستی ، رویزونیستی ، راهی بجز بیعملی ، اپورتونیسم و دور شدن از میدان عمل مبارزه در پیشترند دارند و اگر پویا سعی کند که "مطالعه تئوریکش" را با مبارزه ای جدی و صادقانه تلفیق دهد ، حتی پویا هم باید قادر باشد که از این نوشته های پایه گذاران سوسیالیسم علمی بدرکی دیالکتیکی دست یابد . ولی او تاکنون اینکار را

نگردد است و هر چند که ما امروز از این پس اینچنین بشد . آه وقت و تنها انوقت است که پویا برصت
میاید از فقر و اشتکی تشویکی خلاصی یابد .

و بی برستی تکلیف این " اول " به " چه " میورد ؟ آیا بالاخره وظیفه هر فرد چگونه تعریین
میشود ؟ ما قبلا توضیح دادیم که " شناخت " از اوضاع و احوال اجتماعی و تشویق ساززانی ، از درون یک
روند اجتماعی حرکت تاریخی پدیدار میگردد که ابتدا نمیتوان بدان برخوردن " فردی " کرد . و در تک تک
افراد بدان دست یافت . اگر این مسئله را بدرستی بفهمیم ، جواب سوال بالا هم از درون همان برامان
روشن میشود . یعنی اگر قرار است که تشویق ساززانی از درون یک روند اجتماعی مبارزه رشد کرده و تظاهر
پیدا کند ، دیگر اینگونه اولیتهای " اول و دومها " ، چیزی جز قالبهای متافیزیکی و پوسیده نیستند . دیگر
هیچ فردی به تنهایی بدینسان شناخت نمیرود . شناخت میاید از ضروریات اجتماعی جنبش پیروز شد و از
درون پیرویه تکاملی آن بیرون بزند و وظیفه ما این نیست که گوئیم اول باید کتاب بخوانم یا " عمل " کنم و
غیره . وظیفه در اینست که دریابیم که در هر لحظه عمده ترین ضرورت جنبش چیست و ما در مقابل آن چکار
میکنیم . وظیفه ما خدمت ز کمک بتدریج پیرویه رشد این جنبش ، این حرکت اجتماعی مبارزه است . که میتواند
بستد بخراجه مشخص فراد و گروهها ، در دشمنها و ضد ها شکل متعاقب ظاهر شوند . اولویت های حرکت ما
توسط جنبش تعیین میشوند و ند توسط افراد و شناخت نیز در پیرویه شرکت در این جنبش . مطالعه و مبارزه -
حاصل میگردد . رفقای چریکهای بدانی خلی در کتاب اعدام انقلابی عباس نهریاری به عناصر و گروههای
ساز و صادر رهنمود میدهند که در ابتدای ایجاد یک تشکر برای مبارزه ، دوره کوتاه " کار محظی " لازم
است که در آن کار همگونی درونی ایجاد شود ، ولی بلافاصله اضافه میکنند که این دوره کار صرفا محظی باید
- بار کوتاه باشد تا گروه پیروز و سپس این منزل باید وارد مرحله " کار توده ای " شود . در دوران مبارزه
قرار بگیرد تا بتواند در طی مبارزه رشد کند . رانج است که دست زدن بعمل شرکت در مبارزه ، ابتدا
تغی معالجه تشویق - مطالعه کتابهای کلاسیک - نوشتن ان مقاله پایه که اران و رهبران سوسیالیسم عالمی ،
و دیگر نویسندگان مدید و معاصر رهنمود مربوط به جنبش ایران - نسبت به . بلکه برعکس ، دقیقا در این پیرویه
و در جهت رفیع و از منته پیرای کوتاه مدت و دراز مدت ، ناگهکی و اولیتهای جنبش ، و در مورد تشویق -
یک ضرورت انکارناپذیر است . بر گردیم بنظریات پویا .

جانب اینجاست که درست در خط پایین و بعد از توضیح " جریان " از نظر خودش ، پویا نقل قولی از
هوشی مین میآورد که " وظایف انقلابیون را صدر هوشی مین چنین فرموله کرد : شرکت در مبارزات توده ،
آگاه کردن توده ، متشکل کردن توده و سازمان دادن و رهبری مبارزات توده " (ص ۸۳ - ۸۴) . اگر
پویا معنای این جمله را میفهمید و جرات میکرد ، میباید می گفت که البته اینها که هوشی مین گفته " بخش
دوم جریان است " ، بخش اول جریان ، همان مطالعه در زیر کتاب است . البته جزوه پویا شامل بسیاری
نکات از این قبیل میباشد که نه فرصت این جزوه برای توضیح همه آنها کافیت و نه اصولا تحلیل همگی آنها
دردی را دوا میکند . برخورد ما ببعضی از آنها ، صرفا برای روشن کردن روند کلی تفکر بینشی پویا کافیت
و ما نیز بیک نمونه دیگر بسنده میکنیم .

یکی از گرایشهای انحرافی که در بسیاری از جنبشهای انقلابی جهان مشکلاتی در راه انقلابیون بوجود میآ-
ورد ، تعالیل شدیدی به کی بوداری از جنبشهای انقلابی و پیروزمند جهان است . و در این کار ، پویا نه اولین
نفر و نه آخرین نفر آنهاست . این افراد با توجه به تجربیات گذشته کشورهای که در آنها انقلاب به پیروزی

رسیده و هم شرایط مشخص خودشان را فراموش کرده و هرگاه هم که هرگز در م از شرایط مشخص جامعه خود بزنند و بانواع و اقسام به او تهمت میزنند که تو از تجربیات انقلابهای پیروزنده جهانی استفاده نمیکنی . مائوتسهدون در مورد این اشخاص میگوید " این اشخاص در مورد نظر خویش میگویند : چرا ما باید از آنچه در گذشته به بهای خون بدست آمده ، اعراض کنیم ؟ آنها درک نمیکنند که ما کرچه باید بر تجربه ای که در گذشته بهبهای خون بدست آمده ارج نهیم و ولی از طرف دیگر باید برای تجربه ای که بهبهای خون خود بدست آورده ایم نیز ارزش فائل شویم . " (م . آ . مائوتسهدون ، فارسی ، مسائل استراتژیک در جنگ انقلابی چین ، ص ۲۷۴) بهر حال ، پویا هم از همین کرایش کپی برداری بی بهره نیست با و در صفحات ۵۰ - ۲۱ ، مبارزه مسلحانه را تحت عنوان عملیات نظامی منفرد مورد حمله قرار میدهد . در همین صفحات او میخواهد با آوردن بعضی از تکه های بریده از متن ، از انقلاب و بتنام و نقل قولهای از لنین بگوید که مبارزین انقلابی داخل کشور بتجربیات انقلابهای دیگر جهان اهمیت نمیدهند . او سپس در نظر دارد که نوشته رفیق احمدزاده را مورد حمله قرار دهد که رفیق میگوید " تجربیات انقلابی معاصر و تجربیات خود ما ، راه کلی استراتژی عام انقلاب را بمانشان میدهد . " و باز هم برای حمله خودش ، پویا میخواهد از تئوریه لنین استفاده کند . بنابراین ، در جزوه پویا میخوانیم " لنین گفت نهضتی که در یک کشور جوان آغاز میشود فقط در صورتی میتواند موفقیت حاصل نماید که تجربه معالک دیگر را بکار بندد " رفیق شهید مان احمدزاده میگوید : تجربیات انقلابی معاصر و تجربیات خود ما ، راه کلی ، استراتژی عام انقلاب را بمانشان میدهد . " (ص ۳۸) او اینقدر بنوع سرهم بندی جمله لنین و استفاده از تئوریه او در مقابل جمله رفیق احمدزاده مطمئن است که در تمام صفحه بعد لزومی بتوضیح " بیشتر " در مورد " اشتباهات " تئوریک احمدزاده نمی بیند ، بلکه در مقابل ، هشتی فحاشی میکند (بصورت ظاهر همه را بسر رویونیستهای خائن و فرتوت مسکو میگوید تا جای پای خود را خوب محکم کرده باشد) و سپس او نقل قول دیگری از رفیق احمدزاده میآورد و آنوقت نتیجه میگیرد که ، " ضعف تئوریکی که جنبش ما گرفتار آنست ، کریبان شهید عزیز احمدزاده را نیز نهشته و اینست که او نیز تحت تاثیر پرت و پلاکوئیهای دیره قرار گرفته ، . . . " (ص ۳۹) و مقداری فحاشیهای دیگر .

پویا با چه استدلالی به جمله رفیق احمدزاده حمله کرده است ؟ بطور وضوح با این استدلال که لنین میگوید " نهضتی که در یک کشور جوان آغاز میشود فقط در صورتی میتواند موفقیت حاصل نماید که تجربه معالک دیگر را بکار بندد . " در حالیکه رفیق احمدزاده گفته است " تجربیات انقلابی معاصر و تجربیات خود ما . . . " یعنی رفیق احمدزاده تجربیات یک کشور جوان را هم در این قضیه وارد کرده است .

با تمام کثرت ادبهای پویا که میگویند با زندگی ، این دورا بهم بچسباند ، ما اگر قضیه را بهمین روراستی میدیدیم حرفی ند اشتیاقی یک نگاه به " چه باید کرد ؟ " روشن میکند که پویا بیاد دوران دبیرستانیش ، یک تقلب " کوچک " در نوشته های لنین را صحیح تشخیص داده است . جمله ای که پویا از " چه باید کرد ؟ " در زده ، بصورت کامل چنین است :

" دوم اینکه نهضت سوسیال دموکراسی بنا بر ماهیت خود جنبه بین الطلی دارد . معنای این نه تنها آنست که ما باید با شوونیسم ملی مبارزه کنیم بلکه این نیز هست که نهضتی که در یک کشور جوان آغاز میشود فقط در صورتی میتواند موفقیت حاصل نماید که تجربه معالک دیگر را بکار بندد . و برای این بکار بستن هم تنها آشنائی ساده با این تجربه و یا فقط

رونویسی کردن ساده‌ترین قطعه‌نامه‌ها کافی نیست. برای اینکار باید تجربه مذکور را نظر
انتقاد نکریم و آنرا مستقلاً بررسی نمود. هرگز اگر همینقدر در نظر خود مجسم کند که
نهضت کارگری گونی با چه عظمتی رشد نموده و شاخه‌دوانیده است بی خواهد برد که برای
انجام این وظیفه چه قوای تشویک و تجربه سیاسی (و همچنین تجربه انقلابی) مورد لزوم
میباشد. (چه باید کرد؟ ص ۲۷۰، تاکید از ماست)

میبینید وقتی از قلب صحبت میکنیم از چه پدیده‌ای یاد مینمائیم؟ آیا تفاوت عظیم معنای این دو جمله
(یکی بریده از متن دیگری در چارچوب کامل آن) جای بحث دارد؟ جمله اول میگوید شرط موفقیت
فقط بکار بردن تجارب مالک دیگر است. (و این بحدی پویا خوشایند است) در حالیکه جمله کامل
نشان میدهد که این کاربرد تجارب مالک دیگر "بغوی تشویک و تجربه سیاسی و (همچنین تجربه انقلابی)"
نیاز دارد. که این کاربرد تجربه انقلابی رونویسی ساده، همچون رونویسیهای پویا نیست، بلکه این کاربرد
باید شامل دید انتقادی و بررسی مستقل شود. بهر حال تمام نوشته‌های متفکرین بزرگ مارکسیسم لنینیسم،
مارکس، انگلس و لنین و غیره بما نشان میدهند که پروسه شناخت در نظر هیچکدام از آنها در پروسه مطالعه
نظری صرف خلاصه نمیشود. ولی اپورتونیستهای بی‌عظمتی که نسبت به جنبش انقلابی خلق ما مواضع خصمانه
نهای اتخاذ میکنند اینچنین پروسه شناختی را قبول ندارند. آنچه که از پویا در اینجا مثال آوردیم بخود
اوختم نمیشود و هم آوازان دیگر اونیز بهمین گونه ادعاهای مشابه مینمایند.

تئوری عبارتست از تجرید و انعکاس منظم واقعات عینی و بنابراین درک حقایق آن منوط شرکت در پروسه
وجودی این واقعات و تجربه مستقیم آنها میشود. بدینگونه است که حتی برای مطالعه نظری نیز نوعی
برخورداری از پروسه عملی و ضرورت خود را حفظ مینماید.

آنچه را که میشود بر مبنای درک واقعی ماتریالیسم دیالکتیک استنتاج کرد اینست که شناخت از پروسه
پراتیک منتج میشود و همراه با آن بسط و تکامل مینماید ولی در آغاز هر عمل و حرکت، شناخت راهنمای آن قرار
میکبرد. این شناخت از تئوری و پراتیک گذشته است که سرآغاز عمل آینده میشود و در پروسه انطباق خود
با ویژگیهای نوین، خود را صیقل داده و با واقعات نزدیکتر میکند. در همین رابطه است که لنین میگوید
"شعور انسانی نه تنها جهان را منعکس میکند بلکه آنرا میافریند." هر پراتیک و مبارزه اجتماعی ای احتیاج
به تئوری و شناخت مخصوص خود را دارد و هیچ پراتیک و مبارزه‌ای امکان پذیر نیست مگر اینکه این شناخت و
تئوری در دسترس باشد.

یک نمونه تاریخی از انقلاب روسیه نیز، البته بصورتی تحریف شده، مورد سوء استفاده‌های نظریه انحرافی
قرار میگیرد. در انقلاب روسیه، لنین، یکی از رهبران و پایه‌گذاران حزب بلشویکها، چندین دوره از
زندگی مبارزاتی خود را در خارج از کشور گذراند. لنین که از اوائل جوانی در درون مبارزه روسیه بود و
خود پایه‌گذار و سازمان دهنده گروههای اولیه - قبل از حزب - نیز بود، در خارج از کشور و در تماس
دائم با اوضاع و احوال داخل روسیه مبارزه را ادامه میداد و با تمام اینها، این دوره‌های خارج از کشور
بودنش داعی نبود. او در طی پروسه ساختمان و مبارزه حزب، نظراتش را شکل داده بود و از آنجا که در
رهبری حزب، بخشی از حزبی بود که در سراسر روسیه ریشه‌دوانیده بود، قادر بود که مسائل جدید جامعه
روسیه را نیز جمع‌بندی کرده و رهبری نماید. اینجا دیگر وجود یک رفیق انقلابی در داخل کشور یا خارج از
کشور، یک مسئله جغرافیائی نیست، این مسئله که لنین در کجا زندگی میکرد نمیتوانست در اطلاعاتی که

در اختیار او قرار داشت تاثير تعيين کند های بگذارد .

اصولا در تمام این قضیه ، مسئله ارتباط با توده ، يك مسئله ای نیست که توسط افراد قابل حل باشد . مسئله مورد بحث ، يك مسئله سازمانی است . از آنجا که حزب بلشویک روسیه ، دارای سازماندهی عظیم و ارتباط ارگانیک با توده بود که میتواند لنین و دیگر رهبران را در تماس منطقی با واقعیات قرار دهد ، مسئله وجود فیزیکی شخص لنین در سن پترزبورگ یا ژنو ، يك مسئله ثانوی میشود . این نمونه تاریخی در دست آید ، ولیستها به اینگونه تحریف میشود که مگر لنین در خارج از روسیه ، انقلاب روسیه را رهبری نمیکرد ؟ پس چرا نمیشود اینطور نمونه هائی تکرار شوند ؟

بیچاره ها مسئله را کاملا شخصی میانکارند ، آنها وجود فرد لنین را در داخل یا خارج از کشور میبینند و نه وجود حزب بلشویک را . این مخالفت ما با مواضع و استدلالات گروهها و سازمانها نیست که عمده وجود سازمانی ، حیات تشکیلاتیشان ، در خارج از کشور است و یا اگر در داخل ایرانند ، " در خارج از گود مبارزه هستند " و " آنها را اساسا با عمل کاری نیست " . و نتیجتا همان قدر که در کلیت تشکیلاتیشان با جنبش مردم و توده ها بی ارتباطند ، نظراتشان هم با جامعه و واقعیات موجود در درون ایران بی ارتباط است و باز هم خود را رهبر جنبش میدانند و يك قران هم تضعیف نمیدهند .

این بخش در بهترین حالت در زیر کتاب انقلاب میکند ، اینها آن تئوریهایی بیعمل آن پیروان اصول عام هستند که - مخصوصا اگر محفوظات زیادی داشته باشند ، کتابهای زیادی را از بر کرده باشند - قادر خواهند بود که در ایجاد اغتشاش فکری در ذهن توده صادق و بی تجربه ، در ادامه ر که سیاسی فراضه شان ، برای مدت های نسبتا طولانی در خارج از گود مبارزه ، نق نق کنند . ضربالمثل فارسی ، از ده کسی ضرر ندیده ، بزرگترین حربه این بیعملان است که میتوانند هر روز با يك تغییر موضع ، حرفها - ایشان را عوض کنند . امروز شرایط جنبش يك چیز را میخواهد و آنها کلیات بریده بریده دیگری را بخورد جماعتی بیخبر میدهند و فردا که جنبش چیز دیگری را خواست ، آنها هم يك مسئله بی ربط (نه لزوما بی ربط در عام بلکه بی ربط در خاص) را مطرح میکنند و اگر احتمالا چندین سال دیگر هم ، بخشی از مسائلی که آنها امروز و بدون رابطه مطرح میکنند ، بمسئله روز جنبش تبدیل شد ، تازه فرصت پیدا میکند که بگویند " گفتیم ! " مخصوصا در شرایطی که امکان مبارزه عملی بسیار ناچیز است - مثل خارج از کشور - این بخش شبیه میکربهای میشوند که قدرت مقاومتشان بسیار زیاد تر میشود . نمونه های بسیار زیادی از اینگونه " تئوریهایی " را در انقلاب پیروزنده شوروی ، چین ، ویتنام ، کوبا و . . . میتوان دید که تا سالهای سال بعد از حتمی پیروزی انقلاب ، بحملات " تئوریک " خود ، در خارج از کشورشان ، ادامه میدهند .

بطور خلاصه در مورد این نظریه باید گفت که آنها تئیکه از میدان مبارزه بدورند ، رابطه تئوری و عمل در وجود سیاسیشان بهم خورده ، خیال میکنند که تئوری انقلاب ایران را میشود از درون مطالعه تئوریک صرف بیرون کشید . و این درست در زمانیهایی است که " ما به تئوریهایی احتیاج داریم که بگفته مائوتسه تونگ بر مارکسیسم لنینیسم " بطور سیستماتیک و نه بریده بریده ، در ارتباط با عمل و نه جدا از آن مسلط باشند . (نقل از یویا ، ص ۱۳۷) .

اینها فراموش میکنند که مارکسیسم لنینیسم ، علم مبارزه طبقاتی است و تنها در پیرویه مبارزه طبقاتی است که انسانها قادرند بدان دست یابند . اینها تئوریهایی بیعمل ، پیروان اصول عام هستند که انواع